

سازماندهی: بخش دوم

ویژگیهای ساختاری یک فرقه

"حتی از یک عضو ساده در یک حیطة خیلی محدود (که برای وی از طرف رهبری تعیین شده است)، انتظار میرود که قابل تکیه، ماهر و سخت کوش و باهوش باشد، اما در عین حال ضروری است که وی یک متعصب ابله و زود باور بوده و احساسات و رفتار غالبش، ترس، نفرت، چابلوسی و احساس پیروزی (حتی مجازی) شورمندان باشد. به عبارت دیگر، ضروریستکه وی بلحاظ فکری و احساسی همواره در شرایط جنگی باشد. اصلاً این مهم نیستکه جنگ واقعی است و یا نه، بهر صورت از آنجا که پیروزی نهانی و کامل هیچگاه ممکن نیست (جنگ میتواند تا ابد ادامه یابد)، این هم مهم نیستکه جنگ به خوبی پیش میرود و یا با شکست همراه است. تنها چیزی که مهم و ضروریست، اینستکه حالت جنگی وجود داشته باشد. در حزب (به بهانه جنگ و حالت جنگی و وجود دشمن واقعی و یا فرضی) از اعضا انتظار میرود که اسرار و اطلاعات را قطعه قطعه کنند (که هیچکس نتواند تمامی واقعت را دریابد). میتوان گفت که امروزه در تمامی نقاط جهان و تمامی عرصه های زندگی، حصول این ویژگیها در اعضا، تنها در یک حالت جنگی میسر است و هر چقدر رده یک فرد بالاتر رفته و وی از بقیه متمیز تر شود باید این ویژگیها افزون گردیده و سرانجام در هسته مرکزی حزب در اوج خود تبدیل به یک نفرت جنون آمیز نسبت به دشمن شود." 1984 جورج اورول

معنی جملات فوق و معیارهای ذکر شده توسط جورج اورول برای تعیین رده یک نفر در یک فرقه مخرب را کسی به معنی واقعی میتواند درک نماید که یا در فرقه مخربی بوده و یا از نزدیک آنها را مشاهده کرده و روابط درونی آنها را فهم کرده باشد. بطور مثال مجاهدین از آغاز بنیان گذاری آن در سال 1344 تا کنون و مطمئن باشید تا زمانی که وجود دارند در حالت جنگ بوده و خواهند بود. اسم دشمن دائماً عوض شده از «رژیم شاه» به «امپریالیسم آمریکا» به «رژیم خمینی»، ... تبدیل شده و باز هم تغییر خواهد کرد اما آنچه که مهم است «جنگ» و بقول خودشان «مقاومت» و «انقلاب» است. اعضا آن در محدوده ای که برایشان تعیین شده همچون موریانه ای سخت کوش، بدون سؤال و شک و تردیدی بدنبال انجام مسئولیت خود بوده و در انجام آنکار از تحمل هیچگونه سختی و مشکلی گریزان نیستند. تمامی هوش و نکات آنان توسط کنترل فکری و شستشوی مغزی فرقه بگونه ای سمت و سو پیدا کرده که آنان بتوانند مسئولیت واقعی و یا حتی مجازی و باطل خویش را بنحو احسن انجام دهند، حتی اگر آن مسئولیت پر کردن حفره ای باشد که عضوی دیگر با تمامی این ویژگیها لحظاتی قبل حفر کرده باشد. در عین حال میتوان رده آنانرا با میزان نفرتی که ایشان نسبت به «دشمن» از خود نشان میدهند و تعصب واقعی که روی رهبری و گروه دارند (و نه آنچه که در ظاهر و بعنوان بخشی از ویژگی چابلوسی و خود نمایی از خود نشان میدهند) تشخیص داد. آنها همواره خود را پیروزمند دانسته و ابلهانه هر قول و قرار رهبری خود را با تمام جان پذیرفته و هر شکستی را پیروزی رهبری خود در عرصه ای دیگر دیده و روزی نیستکه جشنی بخاطر این «پیروزیهای» پی در پی بی پایان (چرا که جنگشان هم بی پایان است) نداشته باشند. برای مثال آنان به عراق رفتند که از آنجا با ایران جنگیده و رهبری ایران را هدیه رهبر خویش کنند. اما بعد از تحویل سلاحهایشان به آمریکائیان و اعطای اقامت در عراق بعنوان پناهنده از جانب آمریکائیان به آنها، ایشان آنچنان جشن و پایکوبی براه انداختند که گوئی از آغاز هدفشان و مبارزاتشان به خاطر این بوده که پناهنده عراق شوند. اطلاعات حتی بی اهمیتترین آنها، آنچنان در این تشکیلات ریز ریز شده و در کلیت سازمان پراکنده گردیده که شاید بواقع غیر از خود رجوی هیچکس در هیچ موردی نتواند بطور یقین بگوید که واقعت آن مورد چیست، بنابراین یک عضو خوب کسی است که نداند و نخواهد که بداند و بقول تشکیلات و رهبری از کسب اطلاعاتی که به او ربطی ندارد گریزان هم باشد. ویژگیهای ساختاری فرقه های مخرب و معنی اصطلاحات تشکیلاتی در آنها بقرار زیر است:

رده:

رده در فرقه های مخرب دو کارکرد جداگانه دارد، اولاً "وسیله ایست که بوسیله آن رهبر فرقه جایگاه هر کسی در تشکیلات فرقه ای خود را تعیین کرده و رابطه اعضا با یکدیگر را بدینوسیله تنظیم میکند. ثانیاً "رده نقش حلوانی را دارد که در مقابل چماق انتقاد و تنبیه که همیشه بالای سر اعضا است در زمانی که رهبر فرقه بخواهد عضوی را مورد عنایت خویش قرار دهد به وی داده میشود. (البته رده همانقدر که میتواند نقش پاداش در مقابل وفاداری و خدمتگذاری به رهبری را داشته باشد، در موارد بی مهری رهبری میتواند، نقش چماقی بشکل سقوط و نزول رده ای را ایفا نماید که حتی منجر به خودکشی فرد مربوطه شود، کما اینکه چندین مورد اینچنینی در مجاهدین وجود داشته است.)

اگر چه وجود رده و یا درجه خاص سیستمهای دیکتاتوری و فرقه های مخرب نیست و نظامهای دموکراتیک هم از آن جهت تعیین مقام و منزلت و جایگاه افراد در نظام خود استفاده میکنند، اما آنچه که رده را در دو نظام متفاوت از یکدیگر میکند، معیار و ارزش تعیین کننده آنست. اگر چه در هر دو سیستم صلاحیت اجرائی و توان مسئله حل کنی و مدیریت میتواند در تعیین رده یک نفر نقش ایفا نماید، اما در نظامهای استبدادی منجمله فرقه های مخرب آنچه که تعیین کننده رده یک نفر است، میزان وفاداری و اطاعت وی از رهبری و عشق و فداکاری او برای رهبر است. بعضی اوقات نشان دادن این عشق و فداکاری نه تنها جنبه معنوی و اجرائی دارد بلکه حتی میتواند بشکل تسلیم جسم و روح فرد به رهبر هم باشد. البته طبعاً در سیستم رده بندی همواره بجای اسم رهبر از یکی از اسمهای مستعار وی مانند، دکترین و ایدئولوژی و یا حتی «خدا» و «خلق» و ... استفاده میشود و گفته میشود که میزان ایدئولوژیک بودن یک فرد تعیین کننده جایگاه وی در تشکیلات است.

وفاداری و اطاعت:

اگر چه در فرقه های مخرب همانند رژیمهای مستبد، رهبران فرقه ممکن است جهت کسب وفاداری و اطاعت در مقاطعی از زور و حتی تنبیه فیزیکی و ایجاد ترس همانطور که ماکیاوولی در کتاب پرنس آنرا به امیران تجویز میکند، استفاده نمایند، اما عمدتاً آنان در پی این هستند که وفاداری و اطاعت اعضا خود را بوسیله شیوه های دیگر بدست آورند که در ظاهر اختیاری و بر پایه عشق و احترام باشد. علت اینستکه اکثر فرقه ها نمیتوانند به خوش اقبالی مجاهدین و یا القاعده و جیم جونز باشند که بتوانند در گوشه ای از جهان همچون کوهسارهای افغانستان و پاکستان و یا در عراق و یا شهر جیمز در جنگلهای گویان، محیطی مستقل از حکومت محلی داشته که در آن بتوانند بنوعی اعضا را زندانی حداقل روانی کرده و اقتدار خود را بطور کامل اعمال نموده و نگران این نباشند که این وفاداری و اطاعت از چه طریقی کسب شده است. اکثر اعضا فرقه های مخرب همچون سایر شهروندان در میان مردم عادی زیسته و بنابراین کسب وفاداری و اطاعت آنان از طریق اعمال زور کاری ساده و ممکن نیست، بنابراین آنان عمدتاً این وفاداری و اطاعت را در درجه اول از طریق آموزش، استفاده از عواطف و احساسات افراد، متد های نفوذ و نهایتاً مخدوش سازی ذهن و شنستسوی مغزی بدست میآورند که در ظاهر هیچ نیست مگر یک اعتماد مطلق و یک عشق بی حد و مرز و بی چشمداشت نسبت به رهبری.

عضوی که نه شک میکند و نه سؤال:

سال 1361 وقتی که من یک هوادار ساده سازمان مجاهدین بودم بعد از تحمل یکسال بی مهری و طرد از جانب سازمان درسی را آموختم که تا پایان حضور من در آن فرقه با من بود. و آن این بود که یک عضو خوب هیچگاه نسبت به هیچ اقدام و یا تصمیم و یا دستور تشکیلاتی نه شک میکند و نه سئوالی مطرح مینماید. اگر چنین شک و سئوالی در ذهنش باشد، یا جواب آن بطور خودبخودی از بالا خواهد آمد و اگر نیامد به این معنی است که یا سؤال بی ربط بوده و یا راز و رمز تشکیلاتی بوده است و یا موضوعی بوده است که وی نمیبایست میدانسته.

در کتاب تشکیلاتی فوق الذکر سازمان در مبحثی تحت عنوان "شک علمی و غیر علمی" در مورد شکهای تشکیلاتی چنین توضیح داده شده است: " پس از آشنائی با این مکانیسم ها و اصولی که شرح آن گذشت (اصول مرکزیت دموکراتیک فوق الذکر)، دیگر هر شک و تردیدی بی جا و غیر علمی است. ... در این صورت هر گونه تردید نسبت به سازمان (تردیدی که بر هیچ دلیل و نشانه واقعی و عینی متکی نیست) . فقط و فقط مبین ضعف ایدئولوژیک فرد و یا افراد شکاک است."¹

بنابراین تا اینجاى مطلب بنظر میرسد که هر شکى تنها علامت یک چیز است و آن ضعف ایدئولوژیک فرد است و آنهم در درون تشکیلاتی اینچنینی معلوم است که چه معنی ای میتواند داشته باشد! در دنباله این بحث کتاب مزبور چهار نوع شک را نام برده و در باره آنان توضیح میدهد: " شک بر چهار گونه است: 1- تماری (گفت و شنود و یا اندیشه فاقد پایه و دستاویزی محکم، که بی نتیجه بوده و حاصلی جز دور خود گشتن و دچار بن بست شدن ندارد). 2- هول (از ترس انحراف، از عمل دوری گزیدن). 3- تردد (رفت و آمد بی نتیجه و سرگردانی) 4- استسلام (درماندگی در برخورد با مسائل، خنثی شدن و تن دادن و تسلیم شدن به وضع موجود) ... پس مبالغه نخواهد بود ، اگر تاکید کنیم که چنین شکهایی، یعنی شکهایی که مانع عزم جزم و حرکت مصممانه میگردد. اجابت کردن دعوت شیاطین ، و همان خواسته دشمنان خدا و خلق است."² حال با دانستن معنی شک در چنین تشکیلاتی چه کسی میتواند به خود جرات شک و تردید به رهبری سازمان را بدهد؟

کار سخت و طاقت فرسا:

"اینچنین فرض شده است که وقتی او {یک عضو حزب و یا فرقه} کار نمیکند و یا در حال خوردن و خوابیدن نیست، حتماً بنوعی مشغول کار جمعی است: بی کاری و یا چیزی که نشانه علاقه وی به تنها ماندن باشد، حتی رفتن برای قدم زدن به تنهایی، همواره تا حدی خطرناک {برای حزب و تشکیلات} است. در زبان جدید {فرقه ای} به این گونه رفتار «خوردندگی» گفته میشود و آن به معنی «فردیت» داشتن فرد است." جورج اورول 1984

کار سخت و طاقت فرسا در فرقه های مخرب لزوماً به معنی این نیست که در آنجا کار زیادی وجود دارد و برای انجام آنکارها نیروی کافی وجود ندارد. بلکه همانطور که در بخشهای آتی خواهیم دید، کار سخت یکی از موثر ترین ابزار کنترل فکری است. زیادی کار به معنی اینستکه افراد فرصتی برای تنها ماندن و فکر کردن و به یاد آوردن گذشته، خانواده و دوستان نخواهند داشت. آنها وقتی برای مطالعه و کسب اطلاعات جدید غیر فرقه ای حتی اگر امکان فیزیکی دستیابی به آنها وجود داشته باشد را نخواهند داشت. کار زیاد بهترین بهانه برای فرقه هاست که مانع خروج فرد از حوزه روانی و فیزیکی فرقه شده و نگذارند که آنها تماسی با دنیای خارج بر قرار نمایند.

از طرف دیگر کار زیاد و فداکاری برای فرقه، افراد را بیش از پیش متعهد و سهیم در افکار و خواستهای فرقه و رهبر آن کرده و تضمینی برای استمرار وفاداری آنان نسبت به فرقه است. در اینجا فورمول اینستکه کار زیاد مساویست با وفاداری به رهبر فرقه و بیکاری یعنی وقت برای شک و تردید و در نتیجه دوری از فرقه و رهبر آن. در این خصوص بیشتر در بخش "شیوه های نفوذ" صحبت خواهد شد.

کار زیاد حتی اگر حاصل مادی آن بی معنی و مضر به حال جامعه باشد، مثل خرابکاری ای که افراد عضو فرقه های مخرب در جامعه انجام میدهند، در اعضا یک نوع از رضایت و احساس مفید و مهم بودن بوجود میآورد. آنها احساس میکنند که وجود ایشان در امر «انقلاب»، «کار برای خلق و یا خدا»، ... مفید بوده و آنها حلقه موثری در زنجیره تکاملی بشریت و جامعه هستند. بعبارت دیگر کار زیاد یعنی احساس مفید بودن و ایجاد نوعی از شادابی روحی و روانی و بیکاری یعنی احساس بطلالت

و بی‌فایده‌گی و شک و تردید نسبت به حرکت. در ضمن کار زیاد احساس کاذب دانستن را هم با خود به‌مراه می‌آورد و عضو فرقه بتدریج احساس میکند که عالم به تمام علمی است که لازم است وی بداند، در نتیجه هر نوع سؤال و تلاش برای کسب علم و اطلاعات از جانب دیگران را نوعی «روشنفکری بورژوازی» و یا «تنبلی روشنفرانه» دانسته و بطور خودبخودی نسبت به دانستن خارج از «حدود» خویش انزجار پیدا میکند. چرا که وقت گذاشتن برای کسب هر نوع علم دیگری یعنی فراموش کردن «مسئولیت‌ها و کارهای مهمی» که وی باید در راه هدف، «انقلاب»، «خدا»، «خلق»، ... انجام دهد و این بدترین گناه از نظر وی می‌باشد.

افراد فرقه‌های مخرب بیشتر وقت خود را صرف گدائی در خیابانها تحت عنوان «حرکت آگاهی دهنده به توده‌ها» و «پرداخت بهای استقلال و اصالت» میکنند. و یا با اعمال تخریبی و در بسیاری موارد بی‌فایده در جنگ با دشمن حقیقی و یا فرضی خود هستند. در بقیه موارد عمدتاً مشغول کارهایی میشوند که یا خود و یا دیگری لحظاتی بعد باید معکوس آنرا انجام دهد. کارهایی که اساساً وقت پرکن هستند و بعبارت خیلی ساده چاله‌ای را کنندن و دوباره پرکردن است. و اگر وقتی باقی‌مانده آنهم صرف نگارش گزارش‌هایی عریض و طویل میشود که به احتمالی هیچگاه توسط هیچکس خوانده نخواهد شد. شرکت در نشستهای مطول مختلف کاری و تشکیلاتی و بحثهای مفصل پیرامون موضوعاتی که از قبل توسط رهبر و یا مسئولین مربوطه در باره انجام آنها تصمیم‌گیریهای لازمه شده است، مطول کردن بی‌مورد کارها تحت عنوان «کیفی کاری»، همه و همه اینها با یک منظور انجام میشوند که یک عضو فرقه هیچ وقت آزادی برای با خود تنها ماندن و فکر کردن نداشته باشد.ⁱⁱⁱ

یانگ چنگ در قوهای وحشی هم کارهای وقت‌پرکن و بی‌فایده دوران مائو را اینچنین تعریف میکند: "ما معمولاً روزی ده ساعت در زمینهای کشاورزی کاری را می‌کردیم که میبایست در عرض پنج ساعت انجام شود. اما بهر صورت ما میبایست برای مدت ده ساعت آنجا باشیم که کار ما کار روزانه محسوب شود. ما کارها را در حالت آهسته انجام میدادیم و همه به انتظار صوت پایان کار بودیم."^{iv} وی در جای دیگر کتاب، کارهای بی‌فایده و حتی مخرب بسیجهای دوران مائو را چنین تعریف میکند: "هم شاگردیهای دانشگاهی من بطور قطع خیلی حریصتر برای انجام کار بودند تا اینکه بدانند چه باید بکنند، آنها دینامیتهایی را در زمین کار می‌گذاشتند که هیچگاه منفجر نمیشد، و البته همان بهتر که منفجر نمیشد چرا که معلوم نبود اگر میشدند چه خسارات مالی و جانی که به بار می‌آوردند. دیوار سنگی‌ای که ما دور محوطه ساختیم بزودی خراب شد، و بعد از دو هفته کار بسیجی که ما انجام دادیم دامنه کوه تبدیل به زمینی شد مملو از چاله‌های بی‌حاصل حفر شده توسط ما، سنگهای جمع شده در هر گوشه و کنار، سیمانهای سفت شده بیشکل اینور و آنور. تمام بسیج یک نمایش بود و بس. یک تئاتر بی‌فایده، یک وسیله بی‌حاصل برای یک هدف بی‌فایده."^v

مجاهدین از ابتدای پیدایش خود، «کار سخت» را بعنوان یکی از شرایط و یا ویژگیهای عضویت خود قرار داده بودند. در چند سال اول حیات سازمان آنان دو بحث را مطرح کردند که بزودی جزو اصول تشکیلاتی آنان شد. بحث اول، موضوع «انقلابیون حرفه‌ای» و موضوع دوم بحث «خانه‌های جمعی» بود. این دو بحث تشکیلاتی به معنی آن بودند که اعضا نمیتوانند کار و درآمد مستقلی از کار برای مجاهدین داشته باشند و باید از خانه و خانواده خود جدا شده و در خانه‌های تیمی زندگی کنند. این دو اصل بروی هم معنی حاضر به خدمت بودن بیست و چهار ساعته اعضا برای انجام هر کاری بود که تشکیلات برای آنان تعیین میکرد و یا بعبارت دیگر، «نداشتن زندگی خصوصی» و «نداشتن وقت آزاد» و «ایزوله شدن تدریجی از جامعه و ملا خانواده‌گی». در دورانی که اصطلاحاً «فاز سیاسی» نامیده، یعنی بین سالهای 1357 تا سال 1361، اعضا رده پائین و هواداران میبایست عمدتاً از صبح زود تا آخر شب در گوشه و کنار خیابانها ایستاده، با مردم «کار توضیحی» کرده و نشریات سازمان را بفروش برسانند. علاوه بر این میبایست در نشستهای آموزشی شرکت کرده که بتوانند جوابگوی سئوالات مردم و آماده برای بحث با گروه‌های دیگر باشند. کارهای دیگر آنان علاوه بر کارهای تشکیلاتی عبارت بودند از کارهای فیزیکی مربوط به حمل و نقل نشریات و یا احتمالاً انجام کارهای فیزیکی در پایگاهها و چاپخانه‌ها. بعد از 1360 و مخفی شدن سازمان، در داخل ایران، کار بیست و چهار ساعته اعضا و هواداران «مبارزه مسلحانه» و یا بعبارت دیگر تروریسم و تخریب شد. شرکت در تظاهرات مسلحانه، حفظ خود و محافظت از پایگاههای مخفی سازمان و مسئولین عالی رتبه‌ای که هنوز کشور را ترک نکرده بودند، ادامه بقا با حداقل امکانات و مواد غذایی از دیگر ویژگیهای زندگی اعضا و هواداران داخل کشور در این دوران بود. و در خارج از کشور، هواداران و اعضا میبایست روزانه 15، 16 ساعت کار کرده و با حداقل خواب و مواد غذایی در خانه‌های جمعی که اصطلاحاً «پایگاه» نامیده میشد زندگی کنند. کار روزانه آنها عمدتاً غیر از کارهای تشکیلاتی و آماده‌سازی مطالب چاپی و کار در چاپخانه‌ها و شرکت در جلسات عمومی سازمان، جذب نیرو و حمایت شخصیتهای خارجی، ترجمه نشریات جهت تهیه بولتن خبری روزانه برای رهبری، عبارت بود از شرکت در تظاهرات ایستاده فردی و یا جمعی و تبلیغ بر علیه حکومت ایران، فروش نشریات سازمان و درخواست کمک مالی از عابرین پیاده.^{vi}

رجوی در جمع «نمایندگان اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان ایران» در توضیح این کار سخت هواداران و اعضا چنین می‌گوید: "فداکاری و صداقت انقلابی، روزی 21 ساعت کار در تاکسی یا 70 ساعت پشت سر هم کار برای در آوردن نشریه بر طبق تمام معیارها شما عضو حزب یا سازمان محسوب میشوید اما ما بخاطر معیارهای عمیق و پیچیده تری که خاص مجاهدین به عنوان یک سازمان انقلابی یکتاپرست میباشند و در هیچ حزب یا سازمان انقلابی دیگری نظیر ندارد سطح معیارهای عضویت را بالا و بالاتر برده ایم."^{vii}

در توضیح اهمیت کار سخت در مجاهدین مسعود رجوی می‌گوید: "خودسازی انقلابی یعنی مقابله با انواع تن‌پروری‌ها، راحت‌طلبی‌ها و سازشکاری‌های انسان با خودش. وقتی صحبت از خودسازی انقلابی میکنیم، نه یک چیز ذهنی در خانه‌ای در بسته، بلکه دقیقاً در مسیر یک حرکت انقلابی است که میسر است. یعنی به جای گرم و نرمی، قدری هم بایستی سرما و گرسنگی را چشید، خشونت را لمس کرد، باید لختی از تنبلی و بیکاری خارج شد. باید از رنجها و مرارتها استقبال کرد، و نه اینکه از سختی‌گریزان باشیم. برای اینکه نقش درگیری‌های سازنده، نقش روزهای بحران، در پیشرفتهای تکاملی بسیار قابل توجه

است. افرادی که یک مرحله از تضادها را پشت سر گذارده و به هر حال سختی هایی را تحمل کرده اند، طبعاً قابل اتکا تر و قابل اعتماد تر هستند نسبت به کسانی که فقط ادعا کردند.^{viii}

در عراق در دوران حکومت صدام حسین و جنگ بین ایران و عراق، اعضا مجاهدین از صبح تا شب یا مشغول آماده سازی خود برای «عملیات» بوده و یا عملاً در حال جنگ، که با شکل شرکت موازی و یا همراه نیروهای عراقی در جنگ با ایران بود، مشغول بوده و یا جهت «ماموریت» و یا بعبارت دیگر عملیات تروریستی عازم ایران شده بودند. حتی بعد از آتش بس میان عراق و ایران، هنوز مجاهدین با آرزوی روزی که بتوانند دوباره مرز بین ایران و عراق را قطع کرده و با نیروهای ایرانی روبرو شوند، از صبح تا شب یا مشغول مانورهای بی حاصل در بیابانهای عراق بودند و یا مشغول برق انداختن سلاحهایشان برای نمایشهای تلویزیونی و تبلیغاتی و نشان دادن آنها به خبرنگاران و مهمانان خارجی سازمان بودند. جدا از این آنها میبایست شهر خیالی و یا اسباب بازی رجوی را تحت عنوان «شهر اشرف» وسط بیابانهای عراق ساخته و کوچک شده سمبلهای ایران مثل میدان آزادی تهران را وسط آن دوباره سازی کنند. علاوه بر اینها، آنان میبایست در نشستهای عمومی، نشستهای تشکیلاتی و انتقادی، نشستهای انقلاب ایدئولوژیک (و یا بعبارت دیگر نشستهای شستشوی مغزی) شرکت کرده، کارهای خدماتی پایگاه از تهیه خورد و خوراک تا نظافت و تعمیر خود روها را انجام داده و حتی به درخت کاری و کشاورزی هم بپردازند. تازه بعد از انجام همه اینکارها آنان میبایست برای جشنهای هر چند وقت یکبار سازمان بمناسبت یکی از «پیروزیها» و یا «سالگرد موفقیتها» و مناسبتها، تولید برنامه کنند که در ضمن بشود بعداً آنها را در تلویزیون سازمان نشان داده و به هواداران خارج از کشور نشان داد که چقدر اعضا سازمان در عراق شاد و خرم و پر نشاط هستند. بعد از سقوط حکومت صدام حسین و تسلیم سلاحهای مجاهدین به نیروهای امریکائی، از لیست کارهای فوق، نظافت و برق انداختن سلاحها و مانورهای بی حاصل بیابانی حذف شد، اما هنوز بسیاری از کارهای بی حاصل گذشته وجود داشت که میتوانست تا 15 ساعت از وقت روزانه اعضا را پر کند و باز اگر کاری برای انجام نبود، آنها میتوانستند به کشاورزی در «شهر اشرف» و شرکت در جشنها و بر پائی «رقصهای انقلابی» ادامه دهند.

در گزارشی که موسسه تحقیقاتی امریکائی رند برای وزارت دفاع آمریکا تهیه کرده است در خصوص کار سخت و زندگی سخت اعضا فرقه چنین آمده است: «کار اجباری و کم خوابی: در فرقه ها معمولاً اعضا باید برای مدت طولانی در روز کار کنند و از کم خوابی رنج ببرند، این بخشی از شیوه هائی است که فرقه ها بکار میگیرند تا اعضا آنها نتوانند خود را به هیچ چیز مگر عضو آن فرقه شناسائی کنند»^x. {هویت فردی خود را از دست داده و هویت فرقه ای بدست آورند} اعضا مجاهدین اغلب در روز 16 تا 17 ساعت کار میکنند و خواب آنها در طول شب به چند ساعت محدود میشود، علاوه بر آن در نیمه روز آنها یکساعت وقت خواب میان روز دارند.^x جهت حفظ این حالت رهبری مجاهدین دائماً در حال ایجاد «کارهای ساختگی» برای اعضا است. کارهایی مانند ایجاد کارهای ساختمانی جدید، زیبا سازی کمپ اشرف {لطفاً} به این موضوع هم توجه کنید که مساحت کمپ و یا قرارگاه اشرف دهها برابر سطحی است که به تعداد افراد مقیم آنجا میرسد و بنابراین هر عضو مجاهدین باید ده برابر یک انسان عادی برای نظافت و مراقبت از محیط زیست خود صرف کند تا اشرف را تمیز و نمونه، آنطور که رهبری میخواهد، نگه دارد.} و تا زمانیکه عملیات آزادی عراق {تجاوز به خاک عراق از طرف نیروهای امریکائی و متحدینش} شروع نشده بود، آنها میبایست به تمرینات و مانورهای نظامی خود ادامه دهند. نتیجه آشکار این کار سخت را میتوان در کمپ اشرف دید. ساخته شده در یک بیابان، کمپ اشرف دارای خیابانهای آسفالتی، به همراه درختکاری کنار خیابانها، و چند پارک بهمراه فواره ها، سالنهای نشست جمعی، مجسمه ها و میادین، و یادبودهای مربوط به شهدای مجاهدین است.^{xii}

ساختار هرمی تشکیلات:

همانطور که در قبل اشاره شد، تمام فرقه ها یک ساختار هرمی دارند، حتی اگر تعداد آنها آنقدر اندک باشد که همه اعضا به نوعی به رهبر فرقه وصل باشند، با اینحال به لحاظ رده بندی و دوری و نزدیکی به رهبر فرقه سعی بر این دارند که این شکل را حفظ نمایند. در مورد فرقه ای همچون القاعده که تشکیلاتی فرنجایز مانند (بشکل نمایندگی مستقل و نیمه مستقل فرقه در کشورهای مختلف) دارد، باز این رابطه هرمی با رهبر هر زیر فرقه بر قرار است. مجدداً همانطور که در فوق هنگام توضیح رده به آن اشاره شد، هر لایه این هرم تشکیلاتی از لایه دیگر یک فاصله کیفی دارد که علی الظاهر بر پایه حل شدگی و اعتقاد تشکیلاتی و در واقع بر اساس دوری و نزدیکی افراد فرقه نسبت به رهبر فرقه استوار است.

تا سال 1360 بر اساس تعریف رسمی مجاهدین فردی که ایدئولوژی، استراتژی و تشکیلات سازمان را قبول داشت و حاضر بود به طور تمام وقت و حرفه ای برای سازمان کار و فعالیت کند، عضو محسوب میشد. اگر چنین فردی تنها در مسائل ایدئولوژیک دچار اشکال و ابهام بود، به وی فرد وابسته گفته میشد و اگر در مسائل تشکیلاتی دچار ابهام و مسئله بود و یا هنوز حاضر نبود که تمام وقت در اختیار سازمان قرار گیرد و فی المثل در خانه های تیمی زندگی کند به وی فرد سمپات گفته میشد.^{xiii} البته این تقسیم بندی بر مبنی اعلام خود افراد نبود، بلکه بر اساس تشخیص مسئولین سازمانی بود، به این معنی که فردی ممکن بود که تمامیت ایدئولوژی و استراتژی و تشکیلات سازمان را قبول داشت و تمام وقت هم بود و با اینحال سمپات محسوب میشد، چرا که فی المثل در موردی وی ممکن است سئوالی کرده و طبق تشخیص مسئول مربوطه اش، گفته میشد که وی هنوز مشکلات تشکیلاتی و یا ایدئولوژیک و یا استراتژی دارد. و یا مثلاً «به یاد خانواده و دوستان می افتاد و اینطور نظر داده میشد که او هنوز وابستگی داشته و حل شدگی کامل تشکیلاتی برای عضویت را ندارد»^{xiii}.

تا سال 1360 سازمان دارای یک دفتر سیاسی بود که ظاهراً افراد آن بوسیله افراد کمیته مرکزی سازمان انتخاب شده بودند. در این سال برای اولین بار رجوی به عنوان مسئول اول سازمان معرفی شد و به این ترتیب برای اولین بار علناً در جایگاهی بالاتر از سایر افراد دفتر سیاسی قرار گرفت. در همین سال موسی خیابانی بعنوان نماینده و جانشین وی در ایران معرفی شد.

بعد از کشته شدن موسی خیابانی و اشرف ربیعی همسر رجوی در ایران، علی زرکش بعنوان جانشین رجوی در ایران اعلام گردید. وی آخرین نفری بود که بنظر میرسید در دفتر سیاسی در شکل سابقش، موقعیتی نزدیک رجوی دارد.^{xiv} در زمستان سال 1363 رجوی، مریم عضدانلو، همسر مهدی ابریشمی را بعنوان همردیف خود انتخاب کرد و پس از چند ماه، بعد از جدائی همسر دوم رجوی از او و جدائی مریم از مهدی ابریشمی، در اطلاعیه ای که توسط دفتر سیاسی و شورای مرکزی سازمان منتشر شد، قرار بر این گردید که ایندو با یکدیگر ازدواج نمایند. در بهار سال 1364 در مراسمی پر زرق و برق مسعود و مریم با یکدیگر ازدواج نموده و مسعود بعنوان رهبر ایدئولوژیک سازمان و مریم بعنوان همردیف وی اعلام شدند. از این نقطه به بعد ساختار تشکیلاتی سازمان چه در عمل و چه در ظاهر کاملاً دگرگون شده و رجوی و همسرش در سطحی با فاصله نجومی از سایر اعضا و مافوق تمام تقسیم بندیهای تشکیلاتی قرار گرفتند. حدود یکسال بعد در مراسم سالگرد کشته شدن اشرف ربیعی و موسی خیابانی، رجوی انحلال دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و تشکیل شورای مرکزی سازمان را اعلام نمود.^{xv}

رجوی برای بی ارزش کردن جایگاه افراد در این شورا و تعمیق فاصله تشکیلاتی آنها با خود و همسرش، به ناگهان تعداد اعضا شورای مرکزی را از 160 نفر به 570 نفر رساند و در سال 1373 این تعداد را به 2567 نفر که بیش از نیمی از حدود پنج هزار عضو سازمان را در بر میگرفت رساند. به این ترتیب با افزایش تعداد اعضا شورای مرکزی اهمیت فردی آنها و احتمالاً بار مخالفت هر یک با رجوی ارزش خود را از دست داد و عملاً چه در محتوی و چه در شکل این شورا به شیر بی پال و دم برای کارهای تبلیغاتی سازمان در خارج از کشور و ادعای داشتن دموکراسی تبدیل شد. البته غیر از شورای مرکزی که وجودش تنها جنبه تبلیغاتی داشت، سازمان دارای یک سازماندهی هر می بود که در آن افراد بر اساس یک سیستم رده بندی از یکدیگر جدا شده بودند. رده هائی که بر اساس وفاداری، عشق و خدمتگذاری به رهبری اغلب شخصاً توسط خود رجوی و یا همسرش تعیین میشدند. بعد از انقلاب ایدئولوژیک مرحله دوم، یعنی حدود سال 1373 به یکباره اعلام شد که زنان در نشان دادن حل شدگی خود در رهبری، عشق و وفاداری به او و فرمانبرداری مطلق از او در مرتبه کیفی برتری از مردان قرار گرفته و در نتیجه تشکیل یک شورای رهبری متشکل از 24 زن توسط مریم رجوی اعلام شد. در همین زمان اعلام شد که تمام مردان مسئولین تشکیلاتی زن خواهند داشت و هیچ مردی نمیتواند مسئول تشکیلاتی مرد دیگری شود. در همین سالها مریم رجوی سعی کرد که این اطاعت و بندگی زنان نسبت به مردان در درون تشکیلات مجاهدین را بشکل دیگری نشان داده و از آن بعنوان یک حربه تبلیغاتی در غرب تحت عنوان «رشد فوق العاده زنان» در تشکیلات مجاهدین، «ارتش آزادیبخش» و «شورای ملی مقاومت» استفاده نماید. در کتابی که به زبان انگلیسی تحت عنوان «زنان، اسلام و برابری» در سال 1374 توسط سازمان به چاپ رسید، میخوانیم که: «در سال 1364 با اینکه زنان 30 درصد اعضا را تشکیل میدادند، اما هیچیک مقام بالائی را در سازمان به خود اختصاص ندادند بودند. در سال 1367، هفت عضو از پانزده عضو فرماندهی ارتش آزادیبخش زن بودند، در سال 1370 بیش از نیمی، یعنی پنجاه و یک درصد هیئت اجرایی مجاهدین زنان بودند. در همین سال فهمیه اروانی به عنوان همردیف مسئول اول سازمان {در کتاب نوشته شده معاون دبیر کل سازمان} انتخاب شد که در صدر شورای مرکزی هفتصد و سی هشت نفره سازمان قرار بگیرد. این رشد فوق العاده زنان موجب تشکیل شورای رهبری سازمان متشکل از دوازده عضو اصلی و دوازده کاندید عضویت شد.»

مسئولین:

اگر چه وفاداری و اطاعت مطلق شرط عضویت تمام اعضا یک فرقه مخرب است، اما مسئولین باید ویژگیهایی فوق اطاعت و وفاداری داشته باشند که به این سمت منسوب گردند. صد البته که در برخورداری از این دو معیار آنها باید سر بر سایر اعضا باشند، اما علاوه بر این، آنها باید دارای کیفیتی باشند که بتوانند سایر اعضا را سازماندهی و مدیریت کرده و در عملیات مختلف آنها را چه در داخل فرقه و یا در خارج آن با موفقیت کامل هدایت نمایند. اما وظیفه مهمتر هر یک از آنان هموار کردن و نشان دادن راه به سایر اعضا برای ستایش رهبری است. رده همانطور که در گذشته دیدیم در تمامی فرقه های مخرب نشاندهنده میزان از خود تهی شدن افراد و یا به عبارت دیگر حل شدگی آنان در تشکیلات فرقه و یا موم شدن آنها در دست رهبریت، بنابراین مسئولین باید سمبل این حل شدگی و از خود تهی بودن، و دارا بودن شخصیت فرقه ای باشند، آنها باید بتوانند نقش چماق را در برخورد با افراد «سرکش» و «تنبل» ایفا نمایند.^{xvi} بنابراین باید توجه داشت که مسئولین در درون فرقه بیشتر از هرکس دیگر شستشوی مغزی شده اند، بطوریکه آنها بر احوالی میتوانند در بیرون از انزوای فرقه ای زندگی کرده، مثل افراد عادی برخورد نمایند و در عین حال دچار شک و تردید نشده و شخصیت فرقه ای خود را دست نخورده نگه دارند. مسئولین در مجاهدین و در تمامی فرقه های مخرب بقول مریم رجوی موریانه سربازانی هستند که با تکیه به غریزه فرقه ای خود میتوانند موریانه های دیگر را در جهت تحقق آرزوهای رهبر فرقه هدایت نمایند. آنها کسانی هستند که بدون کوچکترین تناقضی میتوانند خود را هر گونه که لازم باشد نشان داده و هر کاری که به آنها سپرده میشود را با تمام توان خود به انجام برسانند. آنها از خود بطور کامل تهی شده و بنوعی در خواستها عکس برگردان رهبر شده اند. در مجاهدین اصطلاحی که در باره آنها وجود داشت عبارت بود از اینکه آنها «پای خود را فراموش کرده و روی پای رهبری راه میروند.» آنها در حالیکه میتوانند به فرمان رهبری خود افراد بیگناه را بکشند، همزمان میتوانند برای حقوق بشر اشک ریخته و خشونت را محکوم نمایند. آنها میتوانند هر کاری را هر قدر بلحاظ اخلاقی غلط باشد را بدون کوچکترین شک و تردید و احساس گناهی و یا تناقضی مشروط بر آنکه خواست رهبری باشد انجام داده و همزمان احساس شادی درونی کنند چرا که فرمان رهبر را انجام داده اند. اخلاقیات و وجدان آنها تغییر کرده و تبدیل به خواستها و آرزوهای رهبری شده است.

استقلال از جامعه. کشوری کوچک و یا حتی دنیایی کوچک در جامعه بزرگتر:

تقریباً تمام فرقه‌ها یک هویت مستقل و یا نقش یک کشور مستقل را در جامعه‌ای دارند که در آن به حیات خود ادامه می‌دهند^{xvii}، گاهی استقلال آنها حتی بیش از استقلال یک کشور است و بیشتر شبیه دنیایی در دل دنیایی دیگر هستند. آنها قوانین و اخلاقیات و عرف معمول کشور میزبان را رعایت نمی‌کنند و هر گاه که بتوانند با تقلب از آنها می‌گریزند. آنها خود را برابر بقیه مردم ندیده و خویش را برتر از مردم، قوانین، فرهنگ، و آداب و رسوم مردم عادی میدانند، بنابراین آنها به هیچ عنوان خود را متعهد به گردن نهادن به رسم و رسوم مردم عادی و مراعات قوانین جامعه نمی‌بینند. آنها فقط و فقط زمانی به قوانین و فرهنگ کشور میزبان احترام می‌گذارند که یا مجبور شده باشند و یا بخشی از مکر و حيله آنان برای جذب حمایت مردم باشد و یا در منفعت گروهی خود ببینند که به آن قوانین احترام بگذارند. آنها فقط خود را متعهد به دو اصل فرقه‌های مخرب، یعنی اصل بقا و اصل اطاعت از رهبری متعهد دیده و به همین علت تمام فرقه‌های مخرب تمایل به این دارند که بتوانند به نوعی خود را از جامعه بزرگتر ایزوله کرده و کاملاً مستقل از بقیه مردم زندگی کنند. مثل یک کشور و یا حتی یک دنیای کوچک در میان سایر مردم. آنها نه تنها قوانین و اصول خود را دارند، بلکه در بسیاری موارد لباس متحد شکل، پرچم، سرودها و آداب و رسوم و حتی تقویم خاص خود را دارند. بسیاری از آنان سیستم مالی، دستگاه تبلیغاتی، روابط عمومی، وزارت خارجه و نمایندگان سیاسی در کشورهای مختلف دارند.

سازمان مجاهدین بعنوان کشوری مستقل در دل کشوری دیگر:

مجاهدین برخلاف القاعده و اسسن (فرقه بازماندگان حسن صباح) که بصورت فرنجایز و یا شعبه‌های مستقل و نیمه مستقل اداره میشدند و میشوند^{xviii}، دارای تشکیلاتی منسجم، بهم پیوسته، هر می و تحت فرمان کامل یک رهبر عقیدتی و تشکیلاتی دارند و بیش از هر سازمان دیگر شبیه فرقه اسماعیلیه در دوران خود حسن صباح هستند. مجاهدین شاخه‌هایی در بیشتر کشورهای غربی دارند که هر یک از آنها تحت فرماندهی یک نفر هستند که از طرف رهبری در مرکز که بین بغداد و پاریس در نوسان بوده است انتخاب و هدایت میشوند. در دورانی که هنوز در ایران بودند، زمان شاه، طبعاً آنها حکومت شاه را به رسمیت نمی‌شناختند و مطیع قوانین آن حکومت نبودند، اما از آنجا که از طرف بعضی قشرهای مذهبی و تجار بازار حمایت مالی و معنوی میشدند، خود را و فعالیتهای خویش را در چارچوب عرف و آداب و رسوم و اخلاقیات اسلامی و ایرانی محدود میکردند و حتی سعی کردند برای مبارزه مسلحانه خویش (بدون نتیجه‌ای) از آیت الله خمینی حکم جهاد بگیرند. بعد از انقلاب، آنها علیرغم ندادن رای به قانون اساسی، اعلام کردند که به اصول آن متعهد هستند، البته همانطور که در قبل مفصلاً توضیح داده شد، این بخشی از نفاق ایدئولوژیک آنان بود و در واقع آنها همواره تنها مطیع قوانین تشکیلاتی داخلی خود بوده و هستند. آنها حتی در همان دوران که ظاهراً مطیع قوانین داخلی ایران بودند، ارتش خود تحت عنوان میلیشیا را تشکیل داده بودند، انبارهای سلاح خود را برای آغاز مبارزه مسلحانه پر کرده و اعلام کرده بودند که هیچ قانونی نمیتواند مانع مسلح بودن آنها شود^{xix}. از دوران شاه آنان پایگاه‌های مخفی خود را داشته و در آن قوانین خود را مستقلاً اعمال میکردند، تعداد این خانه‌ها بعد از انقلاب چندین برابر شد و همچنان هر یک از آنان بمثابة کشوری در درون کشور دیگر قوانین و آداب و رسوم خاص مجاهدین را داشتند. این شیوه زندگی همانگونه باقی ماند تا خروج کامل آنان از ایران به اروپا و عراق. در خارج از کشور، عمدتاً در کشورهای اروپایی و عراق و در مقاطعی در ترکیه و پاکستان و اردن و بعضی از کشورهای شیخ نشین خلیج فارس هم آنان پایگاههای تشکیلاتی و نیمه تشکیلاتی خود را بوجود آورده بودند که همگی تابع قوانین و آداب و رسوم خاص مجاهدین بوده و علی‌رغم وجود آنها در کشورها و فرهنگهای مختلف، هیچگونه ارتباطی با کشور میزبان و فرهنگ و قوانین آن نداشته و عملاً همچون سفارتخانه‌های یک کشور مستقل در آن کشورها بودند^{xx}. مجاهدین بعد از انتقال تقریباً تمام اعضایشان به عراق، با کمک صدام حسین و بخشهای سخاوتمندانه وی توانستند چندین پایگاه نظامی در آن کشور بر پا نمایند. بزرگترین آن پایگاه‌ها، پایگاه اشرف بود که مجاهدین در آن یک ایران کوچک و اسباب بازی برای رهبر خود بوجود آورده و اسم آنرا شهر اشرف گذاشته بودند، شهری بدون داشتن کانونهای گرم خانوادگی و صدای کودکان بازی کننده در پارکها.

لباس متحد الشكل و پرچم و سرود:

همانطور که در بخشهای آتی خواهیم دید متحد الشكل کردن افراد در فرقه و ایجاد سمبلهای فرهنگی فرقه‌ای از قبیل پرچم و سرود و شعر و آهنگ و حتی زبان و اصطلاحات محاوره‌ای جدید و تشویق افراد به غرق شدن در این فرهنگ جدید، سهم بسزائی در تغییر شخصیت و هویت آنها و غالب شدن شخصیت فرقه‌ای برایشان دارد. بهمین منظور فرقه‌های پیشرفته‌تر بخش بزرگی از بودجه و امکانات مادی و معنوی خود را به ایجاد و جا انداختن چنین سمبلهای فرهنگی و تشکیلاتی اختصاص میدهند. در سال 1359 بعد از تسخیر سفارت آمریکا در ایران توسط دانشجویان، سازمان مجاهدین به بهانه مبارزه با آمریکا و امپریالیسم میلیشیا خود را تاسیس نمود از آن پس ابراهامیان مینویسد: "چه رهبران و چه اعضا سعی کردند که خود را بشکل متحد الشكل جدید در بیاورند. شکلی که یک پیراهن سفید رنگ، یک کاپشن نظامی غربی (که عمدتاً) یا از کاپشن‌های بغنیمت گرفته شده از امریکائیان و یا پادگانهای نیروی هوایی و یا کاپشن نظامی آلمانی بود} و به‌مراه آن یک سیبیل و یک صورت اصلاح کرده را شامل میشد. ریش و کراوات بطور جدی اجتناب میشد، چرا که کراوات طاقتی بوده و سمبل غربی و طرفداران شاه محسوب میشد و داشتن ریش هم یعنی حزب اللهی بودن." ^{xxi} دختران میلیشیا هم معمولاً روسریها و لباسهای یک شکل معمولاً برنگ قهوه‌ای و یا سرمه‌ای داشتند. حتی در خارج از کشور ما هواداران سازمان تشویق میشدیم که لباسی بهمین شکل داشته باشیم و حداقل آنرا در تجمعات گروهی به بر کنیم. لباسی که خیلی در غرب چشمگیر بود، بخصوص وقتی چند نفر از ما با هم در خیابانها قدم زده و از جایی به جای دیگر میرفتیم. بعد از خروج مجاهدین از ایران و پناهنده شدن اکثر آنان در شهرها و کشورهای اروپایی، آنها به یکباره این شکل را بفراموشی سپرده و سعی کردند که قیافه‌ای غرب پسند اختیار کنند، برای

مردان از شکل اولیه تنها سبیلشان باقی ماند و زنان روسری خود را که بشکل خاصی جلوی گردن گره میخورد را همچنان نگه داشتند. بعد از رفتن به عراق آنها مجدداً لباس متحد الشکل زمستانی و تابستانی ای به رنگهای خاکی برای تابستان و سبز زیتونی برای زمستان پیدا کردند. زنان در مراسم رسمی روسری قرمز بسر کرده و در سایر موارد از همان رنگهای فوق الذکر استفاده میکردند. در اروپا و آمریکا، افرادی که کار سیاسی و یا تبلیغی و مالی میکردند حداکثر سعی خود را داشتند که لباسی غرب پسند به تن داشته و در نتیجه بسختی میتوانستند لباسی متحدالشکل به بر نمایند.

مجاهدین همچنین بزودی پس از رهائی از زندان در سالهای 1356 تا 1367، بسرعت فرهنگ ادبی خود، سروده ها و آهنگهای خاص خود به مناسبت شرایط و سالگرد اتفاقات مهم سازمانی را بوجود آورده و شعرا و هنرمندان خود را تشویق به ایجاد چنین سروده ها و آهنگهایی کردند که دیری نگذشت که فرهنگ غالب اعضا و هواداران شد. آنها از سالها قبل آرم خود را و پرچم خود را داشته که در تمام پایگاهها افراد ملزم بودند حداقل یکبار یا صبحها قبل از شروع کار و یا عصر ها جلوی آن و عکسهائی از رهبران سازمان، بحالت نظامی ایستاده و یکی از سروده های سازمان را بطور جمعی بخوانند. این رسم کماکان در درون پایگاههای مجاهدین در هر کجا که آنان پایگاهی حتی به کوچکی چند نفر داشته باشند، ادامه دارد با این تفاوت که بعد از اینکه آنها به این نتیجه رسیدند که با بکار گیری سمبلهای ملی بهتر میتوانند حمایت ایرانیان خارج از کشور را از آن خود کنند پرچم ایران با آرم شیر و خورشید و بعضی از سروده های ملی ایران به این مجموعه از سمبلها اضافه شد.

استقلال مالی - فواید متعدد جمع آوری پول در خیابانها و یا تکیه:

فرقه های مختلف بسته به بزرگی و کوچکی و نوعشان، منابع مالی متفاوتی دارند، با اینحال اکثر آنها تکیه اصلیشان روی دست آورد مالی اعضا و هواداران و شیوه های جمع آوری کمک مالی از مردم در خیابانها و گذرگاه هاست. کار سخت اعضا و هواداران و جمع آوری کمک مالی از مردم در گذرگاهها علاوه بر اینکه منبع مالی مستقل قابل توجهی میتواند باشد، فواید متعدد دیگری هم برای فرقه دارد. و درست بهمین علت حتی فرقه های ثروتمند اعضا خود را تشویق و مجبور به انجام چنین کارهایی میکنند. برای مثال اگر چه منبع اصلی در آمد مجاهدین حکومت صدام حسین در عراق بود^{xxii} و پس از سقوط وی بسیاری از دولتهای مخالف حکومت ایران عهده دار پرداخت هزینه های مجاهدین شدند، با اینحال هنوز فعالیت اصلی اعضا و هواداران سازمان در کشورهای اروپائی و آمریکائی جمع آوری کمک مالی در خیابانها، قطارها و زدن درب خانه هاست و در بعضی موارد هم آنها توانسته اند با ایجاد مشاغلی، در عین افزودن بر درآمدهای مالی خویش برای اعضا تولید کار واقعی و کاذب بکنند.

دلایل اصلی برای کار سخت و جمع آوری کمک مالی از مردم، جدا از ایجاد ثروت برای فرقه عبارتند از:

- 1 - چنین حرکتی یکی از سختترین کارهایی است که میتوان اعضا را به انجام آن واداشت که منافع آن در فوق تشریح شد.
- 2 - جمع آوری کمک از مردم عادی بسیار مفید است، چرا که اگر آنها با برخورد خوب روبرو شوند، انگیزه بیشتری نسبت به «کار خوبی که دارند میکنند» پیدا میکنند و اگر با برخورد بد روبرو شوند، بیش از پیش بر ترس و شک بیمارگونه آنان نسبت به دنیای خارج افزوده خواهد شد^{xxiii}. ابریشم چي احساس اعضا مجاهدین بهنگام جمع آوری مالی در خیابانها را چنین بیان میکند: " باید رفت و کار کرد و پول در آورد. و ضربات نگاههایی که آدم را در جامعه بورژوائی، بیچاره و بی چیز و ترحم آمیز تلقی میکنندرا باید تحمل کرد و بجان خرید و انقلاب را پیش برد."^{xxiv} همانطور که مشاهده میشود وی با این جملات از طرفی افراد را از جامعه بیش از پیش بخاطر " بورژوائی" بودن آن و نگاههای "ترحم آمیز" آنها منزجر و متنفر کرده و باعث میشود آنها بیش از پیش از آن جامعه منزوی شوند و از طرف دیگر با بیان اینکه این بهای پیش برد "انقلاب" است آنها را دچار نوعی غرور و احساس مثبت بودن میکند. البته جمع آوری کمک مالی در خیابان میتواند اثرات منفی خود را هم برای فرقه داشته باشد: در حین کار افراد ممکن است کسی را دیده و یاد گذشته خود بیفتند و وادار شوند به گذشته و چیزهایی را که از دست داده اند فکر کنند و شاید همین باعث شود که خواهان جدائی از فرقه شوند. اما فرقه ها بخوبی با این پدیده و این نوع از خطرات آشنا هستند و بهمین علت سعی میکنند با جلسات هفتگی و فرستادن افراد بشکل تیمی و نه تنها، و فشار دائم روی آنان برای افزایش درآمد بطوریکه نتوانند به چیز دیگری فکر کنند، با این خطر مقابله کنند.
- 3 - کار سخت اعضا، صورت خسته آنان، چشمهای سرخ شده از بی خوابیشان، بدنهای نحیف و کوفته آنها همه و همه در چنین کاری تبدیل به انگیزه برای خودشان و همقطارانیشان میشود چرا که اینها شاهدانی هستند بر «صداقت، فداکاری و از خودگذشتگی، از خود تهی شدگی و مفید بودن» ایشان در امر محقق شدن هدف. همچنین برای کسانی که از بیرون به آنها نگاه میکنند، کار سخت ایشان و تحمل سختی آنها مجدداً نشانگر صداقت و فداکاری ایشان بعنوان سمبلهای گروه است که نداعی کننده صداقت و فداکاری و احتمالاً " بحق بودن فرقه میباشد. بنابراین چنین حرکتی بهترین شیوه جذب نیروی جدید برای فرقه است و بهترین جواب در مقابل دشمنان و جدانشدگان است که اگر ما حق نبودیم و شما باطل نبودید ما نمیتوانستیم چنین از خود گذشتگی و صداقتی را بطور روزانه در خیابانها به نمایش بگذاریم. در بخشهای بعدی خواهیم دید که این نگرش مردم به اعضا فرقه ها بعنوان افراد فداکار، انقلابی، صادق، ... چه احساس خوبی را به آنها داده و آنها را وادار میکند که در فرقه مانده و درد روبرو شدن با شیوه های کنترل فکری و شستشوی مغزی را بجان بخرند.
- 4 - دیر یا زود اعضا فرقه تحت فشار کسب کمکهای مالی بیشتر حتی اگر به آنها بطور صریح و مشخص آموزش داده نشود، مجبور هستند شیوه های مختلف خدعه و نیرنگ را جهت بدست آوردن کمکهای بیشتر از یکدیگر آموخته، ابداع کرده و بکار گیرند^{xxv}. طبعاً اولین باری که آنها به مردم دروغ گفته و آنها را فریب میدهند، ممکن است که احساس ناراحتی وجدان کرده و محتاج کار توضیحی از جانب مسئولینشان باشند و با توجیهاتی چون «فریب الهی^{xxvi}» در مقابل مکر شیطان، آشنا گردند. ممکن است به آنها گفته شود که مردم در جامعه سرمایه داری آنقدر از خود بی خود و

غرق در مادیات شده اند که دیگر نمیتوانند حقیقت را دیده و منافع معنوی و اخروی خود را تشخیص بدهند، بنابراین، این وظیفه ماست که حتی با دروغ و نیرنگ به آنها کمک کرده تا راهشان بسمت «آخرت» و یا «انسانیت» و یا «عدل و انصاف» هموار شود. به این ترتیب حتی اگر در دفعات نخست افراد از دروغ گفتن به مردم عادی احساس ناراحتی کنند کم کم به آن خو گرفته و بعد از چندی حتی از انجام اینکار احساس خرسندی و مثبت پیدا میکنند. به این ترتیب آنها رفته رفته در چمبره خدعه ایدئولوژیک فرقه گرفتار شده و دروغ و نیرنگ به غیر، یعنی افراد خارج از فرقه و حتی افراد رده پائین فرقه ای، بخشی از فرهنگ، شخصیت، و اخلاقیات آنها میشود و بدون آنکه خود متوجه باشند بندریج بخشی از دستگاه مخدوش سازی ذهن فرقه شده و در کنترل فکری و حتی شستشوی مغزی هواداران و افراد تازه جذب شده به فرقه شرکت فعال خواهند کرد.

5 - کمک گرفتن از هواداران و افرادی که قابل جذب شدن به فرقه هستند فوائد بسیار دیگری در کنار پولی که میدهند دارد. دادن کمک از جانب آنان به ایشان احساس خوبی میدهد که دارند به جنبش کمک میکنند و در حرکت آن نقش داشته و یا دارند وظیفه خود نسبت به خدا و یا بشریت را ادا میکنند. مجبور کردن افراد به سرمایه گذاری روی هر چیز هر چقدر هم کم باشد همانطور که در بخشهای آتی خواهیم دید بهترین و موثرترین راه برای کسب وفاداری ایشان نسبت به آن هدف و یا خواست و هموار شدن مسیر برای مایه گذاری بیشتر ایشان در همان راه است. این یکی از قدیمیترین راههای نفوذ روی افراد است که فرقه ها آن را بنحو احسن بکار میگیرند و افراد را با گرفتن کمک مالی متعهد و وفادار و سهیم با خود میکنند. یکی دیگر از شیوه های نفوذ همانطور که در بخشهای بعدی خواهیم دید اینست که گرفتن کمک کم راه را برای گرفتن کمک بیشتر و متعهد کردن بیشتر فرد به از خود گذشتگی هموار میکند. بنابراین کمک هواداران هر چقدر هم کم باشد اهمیت فوق العاده ای دارد چرا که زمینه ای میشود که فرقه بتواند از آنان بیشتر و بیشتر خواسته و نهایتاً "تمامی دار و ندار و جان و زندگی آنها را از ایشان طلب کند. گاهی در مجاهدین ما چند برابر مبلغی را که بعنوان کمک میگرفتیم خرج میکردیم که آن کمک را بگیریم. از نظر اقتصادی گرفتن این کمکها معقول نبود، اما با توجه به شیوه نفوذ فوق الذکر پرداخت چنین هزینه ای جهت گرفتن چنین کمکهایی کاملاً معقول و برای سازمان به صرفه بود. علاوه بر این اگر فرقه سیاسی باشد گرفتن کمک برای آن هدف ارزش دیگری هم دارد کما اینکه رهبر مجاهدین بارها مدعی شده که بدلیل کمکهای هواداران آنها توانسته اند مستقل از نفوذ کشورهای خارجی باشند در حالیکه کمکهایی که آنان از هواداران گرفته و یا در خیابان جمع میکردند هیچگاه درصد کوچکی از بودجه آنان را که بخش اصلی اش توسط صدام حسین و دشمنان دیگر ایران تامین میشد نبود.

جاسوسی و اسرار آمیز بودن فضای فرقه ای؛ انزوا از جامعه، ممنوع بودن ایجاد محفل در تشکیلات:

«یک عضو حزب از تولد تا مرگ تحت نظر پلیس فکریست. حتی زمانیکه او تنهاست و مطمئن است که تنها میباشد، باز تحت نظر است. هر جا که باشد، خواب و یا بیدار، در حال کار و یا استراحت، در حمام و یا در رختخواب، او بدون هیچ خطری میتواند تحت بازرسی قرار گرفته و یا بدون آنکه بداند و بفهمد باز تحت نظر است. هیچ کار او بی معنی و خنثی نیست. دوستی او با دیگران، نحوه راحت بودن و استراحتش، نحوه رفتارش با همسر و یا کودکانش، نقشی که بصورتش بهنگام حرف زدن میدهد و یا وقتی با خود تنهاست، حرفی که ممکن است در خواب بزند، حتی شیوه حرکت بدنش، همه اینها باید بطور دقیق تحت نظر باشند. نه تنها هیچ خطای واقعی وی بلکه هر نوع رفتار عجیب و غریب او هر چقدر هم کم کوچک باشند، هر تغییر رفتاری و یا عادت وی، هر گونه حرکت عصبی که ممکن است نشانگر یک تناقض درونی باشد، باید همه و همه حتماً تحت نظارت دقیق باشند. او نباید هیچگونه اختیار فردی در انجام اعمالش داشته باشد و از طرف دیگر نباید رفتار او توسط یک قانون مشخص و یک فورمول رفتاری تعیین شده باشد. ... افکار و رفتاری که اگر در فردی دیده شوند معنی مرگ را میدهند باید رسماً منع گردند.» جورج اورول 1984

یکی از نتایج بلافصل داشتن دکترینی سیاه و سفید، داشتن و یا تولید دشمنهای متعدد، واقعی و یا مجازی است که گویی بدنبال نابودی فرقه بوده و بخون اعضا و رهبری آن تشنه هستند. بنابراین فرقه های مخرب همواره در حالت جنگی و حالت آماده باش برای رویارویی با این دشمنان اکثراً مجازی هستند. وجود چنین دشمنانی حتی اگر کاملاً خیالی و ساخته فکر پریشان رهبر فرقه باشند، به فرقه اجازه میدهد که فضائی اسرار آمیز، مملو از شک و تردید و ترس بیمارگونه نسبت به دنیای خارج بوجود آورده و در ضمن بهترین بهانه است برای جاسوسی و تحت نظر نگه داشتن بیست و چهار ساعته تمام اعضا تحت پوش مبارزه با جاسوسی همان دشمن واقعی و یا فرضی. فرقه های مخرب، گروه های تندرو شامل بسیاری از فرقه ها و گروه های تروریستی و حتی مارکسیستی برای نشان دادن این دشمنان و تولید دلایل دشمنی آنها هیچگاه دچار مشکل نبوده و همواره به اندازه کافی نمونه و آمار و ارقام برای نشان دادن چنین دشمنانی در چنته خود دارند.

بعنوان نمونه مجاهدین چه در دوران شاه و چه بعد از انقلاب به دلیل داشتن «استراتژی مسلحانه» و یا «تروریسم انقلابی»، حرکات منافقانه و نحوه مبارزه شان همواره دارای دشمنان واقعی بوده و هستند و درست بهمین دلیل است که وجود شرایط مخفی کاری کامل و در نتیجه فضای جاسوسی و کنترل افراد همواره یکی از ویژگیهای غالب و آشکار تشکیلات این گروه بوده و هست. اما حتی فرقه های کوچکتر که نمیتوانند دشمنی واقعی داشته باشند، چرا که تهدیدی جدی برای کسی به حساب نمیآیند، فرقه هائی مانند، فرقه کوچک مارکسیستی که توسط الکساندرا اشتاین تحت نام «O» توصیف شده است^{xvii} و یا فرقه ای که توسط کارول جیمبالوو تحت نام WDU توصیف شده است هم دارای چنین دشمنانی بوده و چنین فضای مملو از مخفی کاری و جاسوسی بر آنان حاکم بوده است. بطوریکه تا سالها بعد از عضویت، الکساندرا اشتاین حتی نام گروه خود را بدرستی نمیدانسته و رهبر فرقه را ندیده بوده است و وی را تنها تحت نام «P.O.O.» میشناخته.

کارول جیامبالو فضای مخفی کاری و اسرار آمیز و مملو از جاسوسی فرقه خود را چنین توصیف میکند: " رهبری WDU توانسته بود فضای فوق العاده مخفی کاری و اسرار آمیز، مملو از قوانین و مقررات را در درون سازمان توجیه منطقی نماید. - چنین فضایی برای رهبر فرقه منافع بسیاری داشت: مانع از این میشد که افراد با یکدیگر درباره بحثهای ممنوعه مثل اسامی واقعی افراد، تاریخچه واقعی افراد و گروه، آدرس مراکز گروه، و اینکه در فلان جلسه چه گذشت، صحبت کنند. - چنین فضای وقتی که ضروری بود میتوانست یک حالت عدم اطمینان نسبت به عضو مغضوبی در تشکیلات را ایجاد نماید. (برای مثال میتوانستند اینطور وانمود کنند که به فردی مشکوک هستند که مأمور دشمن و یا دولت بوده و به افراد یادآور میشدند که در برخورد با وی محتاط باشند). - آنها میتوانستند احساس همواره در حالت تدافعی بودن، فضای شک بیمارگونه و یا پارانوئا، فضای منزوی از دنیای خارج، که افراد را نهایتاً از اجتماع، خانواده و فضای سیاسی خارج جدا میکرد، بوجود آورند. برای یک عضو زندگی مستمر در چنین فضایی، بدون داشتن امنیت کافی احساس قوی بیگانگی نسبت به دنیای خارج و زن و تردید نسبت به آنرا بوجود آورده و باعث میشد که بیش از پیش وابستگی اش به گروه بیشتر و بیشتر شود. در نقطه مقابل چنین فضایی به رهبری گروه اجازه میداد که قدرت کنترل کامل روی اعضا داشته باشد. در دوران جذب نیروی جدید، چنین فضایی اجازه میداد که مانع از این شوند که فرد در حال جذب سئوالاتی را بکند که آنها مایل به پاسخشان نبودند. و حتی پاسخ سئوالاتی را هم که داده میشد در ذهن سئوال کننده محو و نا مفهوم باقی میماند. جزئیاتی همچون تعداد اعضا، ترکیب جنسی و یا نژادی گروه، آدرس مراکز گروه، چه کسان دیگری عضو گروه هستند، گروه بطور واقعی در انجام چه کارهایی فعال است، اینکه فرد تازه جذب شده چه کارهایی نهایتاً باید انجام دهد، هیچگاه مورد بحث قرار نمیگرفت. همواره گفته میشد که اینگونه اطلاعات سری هستند، چرا که آنها دقیقاً "اطلاعات «دشواری» هستند که دولت {در اینجا بخوانید دشمن} عاشق این هست که آنها را بدست آورد. ... نتیجه چنین فضایی درس امنیتی بود که به فرد جذب شده حداقل اطلاعات داده شود و از او انتظار برود که تنها با قدرت ایمان به گروه حرکت کند. و باز به دلیل همین کمبود اطلاعات میشد با حقه و نیرنگ {فی المثل بزرگتر از واقع جلوه دادن گروه و یا ایجاد این تصور که گروه دارای حمایت زیاد مردمی بین اقشار بخصوصی از جامعه است، و یا دارای قدرت نظامی فوق العاده و یا برخوردار از حمایت کارگران رادیکال است. ...} افراد را به گروه جذب نمود^{xxviii}.

اولین قانون مخفی کاری که من از مجاهدین آموختم و فکر کنم در مورد تمام فرقه های مخرب یکسان باشد اینستکه: "یک عضو تنها و تنها باید اطلاعاتی نسبت به تشکیلات را داشته باشد که برای انجام کار و مسئولیتش نیاز دارد بداند، نه کمتر و نه بیشتر." قوانین دیگر عبارت بودند از: "اطلاعات سرمایه گروه است، بنابراین اعضا باید با زندگی خود از آن محافظت کنند." و یا: "اعضا نباید نسبت به مطالبی که به آنها مربوط نمیشود سئوال کرده و حتی به آنها فکر کنند. اگر بر حسب اتفاق به اطلاعاتی دست یافتند که به آنها مربوط نمیشود، نباید آنها را به یاد سپرده و یا بطور فیزیکی حفظ کنند، باید آنها را ندیده گرفته و مانع از این شوند که کس دیگری هم از وجودشان اطلاع یابد." و سرانجام این گفته که "اطلاعات یعنی «زندگی و مرگ» برادران و خواهران شما، بنابراین باید برای شما به عزیزی زندگی آنها باشد."^{xxix}

همانطور که در بخشهای بعدی خواهیم دید ایجاد فضای مخفی کاری و جاسوسی و نظارت کامل بر رفتار و کردار و افکار افراد در یک فرقه مخرب بهترین ملأ برای ایجاد فضای انزوا و یا بقول لیفتن میلیو (Milieu) است که نخستین و مهمترین ابزار شنسنشوی مغزی افراد میباشد. چنین فضایی در هر تشکیلات ویزگیها و خواص زیر را دارد:

- 1 - حداقل اطلاعات بین اعضا رد و بدل شده و حتی حداقل ارتباطات شخصی بین آنان برقرار میشود. وجود چنین حالت ارتباطی بین افراد یکی از ضروریات برای بقا فرقه است، چرا که مانع ایجاد روابط دوستانه و شخصی بین آنها شده و اجازه نمیدهد که هیچگونه انشعاب و یا جدائی جمعی در فرقه انجام گیرد. مانع از این میشود که سئوالات، ابهامات، انتقادات و شک و تردیده های افراد به یکدیگر انتقال یافته و یک نارضایتی عمومی را ایجاد نماید. در مجاهدین به اینگونه تجمعات غیر تشکیلاتی و رد و بدل شدن اطلاعات به این شکل اصطلاحاً "تشکیل محفل و بحثهای محفلی گفته میشود. تشکیل محفل و ایجاد دوستیهای غیر تشکیلاتی، بر اساس مشترکات غیر سازمانی، یکی از بزرگترین گناهای بود که یکفر میتوانست در فرقه مرتکب شده و طبعاً "بیشترین مجازاتها را با خود داشت"^{xxx}.
- 2 - در چنین فضایی با عنوان اینکه "فلان اطلاعات بتو ربطی ندارد که آنرا بدانی" تشکیلات میتواند مانع پرسش سئوالاتی شود که خواهان جواب به آنها نیست. آنها میتوانند مانع ابراز نظرات و شک و تردیدها و رد و بدل اطلاعات خارج از فرقه شوند، اطلاعاتی که ممکن است فرد را نسبت به زندانی بودن خود در فرقه آگاه کند.
- 3 - احتیاج به نظارت دقیق، بهترین بهانه برای تشکیلات است که تحت عنوان نگهداری از انتقال اطلاعات به دشمن، فضای گزارش دهی و جاسوسی افراد از یکدیگر را بوجود آورده از طرفی مانع ایجاد روابط دوستانه و خالصانه «غیر تشکیلاتی» بین آنان شده و در ضمن کنترل کافی روی روابط، کردار و رفتار و گفتار تک تک آنان داشته باشد.
- 4 - ایجاد فضای ترس و شک و تردید بیمار گونه، پارانوئا و فوبیا نسبت به دنیای خارج تحت عنوان دشمن، باعث ایجاد انزوای روانی افراد از دنیای بیرون شده و بهترین ابزار برای کنترل فکری آنانست که بطور مفصل در بخشهای آتی در اینمورد بحث خواهد شد.

ⁱ بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک و تفاوت شک علمی و غیر علمی در امر تشکیلات. از انتشارات سازمان مجاهدین بعد از انقلاب، صفحات 60 و 61

ⁱⁱ بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک و تفاوت شک علمی و غیر علمی در امر تشکیلات. از انتشارات سازمان مجاهدین بعد از انقلاب، صفحات 67 و 68

iii یکی از اعضا سابق فرقه دیوید کوروش میگوید: "همواره برای کسانی که قرار نبود در بیرون از پایگاه کار کنند، پس از تمرینات روزانه کار زیادی وجود داشت که میبایست انجام دهند. مگر در ماههای خلی سرد زمستان، افراد فرقه میبایست به کشت و کار باغچه پایگاه میپرداختند و بعد همان سبزیجات بدست آمده از زمینهای پایگاه توسط زنان عضو فرقه تبدیل به آش و سالادی میشد که غذای افراد را تشکیل میداد."

Clifford L. Linedecker; 'Massacre at Waco'; True Crime; 1993; P: 11

کارول جیامبالوو هم کار روزانه در فرقه مارکسیستی WDU که وی عضو آن بوده است را چنین لیست میکند: 1) کار افرادی که میبایست داخل پایگاه کار میکردند، یا کسانی که میبایست کارهایی را انجام دهند که تشکیلات چرخش خود را داشته باشد، کارهایی شامل ثبت اطلاعات مربوط به عضویتها و به روز کردن فایل اعضا، برنامه ریزی و نظارت بر امر جذب اعضا جدید، برگزاری جلسات آموزشی برای اعضا طبقه وسط، بررسی مسائل مالی و حسابداری، به روز کردن پرونده های امنیتی، ارزیابی اعضا جهت اطلاع به باکستر رهبر فرقه، برنامه ریزی جلسات انتقادی و محاکمات اعضا، تحقیق پیرامون افراد، نگهبانی از پایگاه و ...، برنامه ریزی برای اعتراضات و تظاهرات؛ 2) انجام کارهای پیچیده تر، کارهایی مانند، طراحی، تایپ و کارهای چاپی، کارهای پزشکی، و انجام تحقیقات؛ 3) کارهای سازماندهی یا در پایگاه و یا در جامعه، مانند برنامه ریزی انتخابات، فعالیت در اتحادیه های کارگری، 4) کارهای روشنفکرانه مانند تحقیق، نگارش، شرکت در کنفرانسهای بین المللی و یا علمی، شرکت در سخنرانی های عمومی. 5) کارهای خدماتی برای رهبری مانند تعمیرات محل اقامت باکستر {رهبر فرقه} و ساندر {معاون و یا همدیف رهبر فرقه} کارهایی مانند نظافت، آشپزی، رختشویی، خرید، پرداخت صورتحسابها، آبیاری باغچه ها، رانندگی، تعمیرات پایگاه، جابجایی اسباب و اثاثیه، تعمیرات اتومبیلها، پیام رسانی ها، سرگرم کردن رهبران، و در مجموع انجام هر کاری از این قبیل. کنترل روزانه محیط ابزار اصلی کنترل اعضا بود. اعضا باید در محلهای کار و یا بخشهای مربوطه خود در تمام ساعات حضور میباشند. در تمام مدت مگر زمانی که ماموریتی در خارج از پایگاه داشتند و یا جهت شرکت در برنامه ای خروج از قبل اجازه داده شده بود. اعضا بعد از حضور در محل کار خود در صبح زود میبایست دفتر حضور را امضا کرده و هر گاه میخواستند آنجا را ترک کنند هم میبایست دفتر را امضا نمایند، آنها میبایست حساب هر لحظه خود را داشته باشند که چه کرده و مشغول چه کاری بوده اند. حضور آنها در محلهای کارشان تا آخر شب ادامه داشت. افرادی که کار خارج از پایگاه داشتند میبایست به خانه های خود برای خورد و خوراک و یا حتی تغییر لباس بروند، نمیبایست در جایی غیر از محل کاری که برایشان تعیین شده بود توقفی داشته باشند. معمولاً آنها میبایست یک غذای سریع در مسیر خود تهیه کنند و آنرا حین کار صرف نمایند، ... آنها میبایست تمام مدت در حال کار میبودند. و بعد از انجام کارشان در خارج از پایگاه که معمولاً از ساعت 9 شروع میشد و تا ساعت 11 شب ادامه پیدا میکرد و شاید حتی یکی دوساعت بیشتر، به پایگاه جهت گزارش کار میآمدند. افراد «تمام وقت» {عضو فرقه} بسختی نور خورشید را میدیدند، چه برسد گذر فصلها را. بیشتر وقتها گروه در حال برگزاری یک بسیج درونی و یا بیرونی بود که به این معنی بود که اعضا میبایست بین 16 تا 20 ساعت در روز کار کنند، بعضی وقتها برای چندین روز بدون خواب کافی و یا رفتن به محل استراحت خود. ... در کنار کار مشخص هر فرد، نشستهای هفتگی، گزارش نویسی ها، هر عضو مسئولیتهای دیگری هم داشت. این کارها شامل جمع آوری کمک مالی از مردم، فروش تولیدات گروه به مردم، جذب افراد جدید به گروه، جمع آوری امضا برای مقاصد مختلف، کارهای داوطلبانه، ... میشد. با شروع فصل انتخابات حدود سال 1357 (ه ش) جمع آوری پول، کار افراطی و اصلی گروه شد و باقی ماند، اعضا میبایست چیزهای مختلفی را بفروشد مانند برچسبهای با شعارهای سیاسی، پوسترهای تبلیغاتی، انتشارات گروه، بلیطهای مختلف، فروش بلیط برای شرکت در جلسات گروه و نمایش فیلم، و حتی فروش آب نبات در خیابان.

Carol Giambalvo ; The Cadre Ideal: Origins and Development of a Political Cult, CSJ 9-1 1992; Sent: 08 August 1999; This article is an electronic version of an article originally published in Cultic Studies Journal, 1992, Volume 9, Number 1, pages 1-77. affcarol@worldnet.att.net

iv Jung Chang; Wild Swans; Published by Flamingo; 1991; P: 553

v Jung Chang; Wild Swans; Published by Flamingo; 1991; P: 625

vi یک ایتالیایی در روزنامه la stampa تصویری از کار روزانه نشریه فروشهای سازمان با این عبارات میدهد: " چهارم ژانویه 1984 - 25 و 30 دقیقه است که قطار حرکت کرده است. تا چند دقیقه دیگر، به تجربه میدانم، سر و کله ی ایرانی پیدا خواهد شد، که گاهی دو سه ساعت میگذرد، با خود فکر میکنم که ایرانی دیر کرده است. هنوز در همین فکرم که پیدایش میشود. اول، دستی است که روزنامه را عرضه میکند، بعد، سبیل های کوچکی و لبخندی بر زیر آن که آدم را متأثر میکند، لبخندش چقدر افتاده است، چقدر دردناک است. و صدایی یکنواخت، مکرر، در همه ی قطار ها نغمه همیشگی و خستگی نا پذیر خود را میسراید." برگرفته از نشریه مجاهد شماره 176

تاریخ 1362/8/12

vii نشریه مجاهد شماره 160

viii تبیین جهان (قواعد و مفهوم تکامل) آموزشهای ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران - سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی شماره 8 صفحه 25

ix See, for example, a Case study on the National Labour Federation in Tourish and Wohlforth, 2000, P. 198

x مصاحبه مقامات وزارت امور خارجه آمریکا با اعضا داوطلب مجاهدین مقیم کمپ پناهندگی اشرف در مهر ماه 1386

xi RAND; National Defense Research Institute; is a nonprofit research organisation providing objective analysis and effective solution that address the challenges facing the public and private sectors around the world. Its report; titled: ' The Mujahedin-e Khalq in Iraq; A Policy Conundrum 2009' was sponsored by Office of the Secretary of Defense of the United States of America. P: 74 The full report can be found in: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>

xii آموزش و تشریح اطلاعاتی تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما تاریخ انتشار: تیر 1358

صفحات 13 و 14

xiii ارونند ابراهامیان در کتاب مجاهدین ایرانی، وضعیت تشکیلاتی افراد را در خارج از کشور بین سالهای 1360 تا 1364 چنین توضیح میدهد: " مجاهدین در تبعید، بخصوص در اکثر کشورهای اروپایی، افراد را در خانه های جمعی مسکن دادند. هر عضو دارای مسئولی بود که خود آن مسئول مسئولی داشت تا خود رجوی که مسئول اول نامیده میشد. هر عضو تمام وقت دارای مسئولیتهایی یا در داخل خود سازمان و یا یکی از انجمنهای وابسته به آن بود. هر عضو میبایست روزانه، گزارش تمام فعالیتها ساعت به ساعت خود را به مسئول بالاتر خویش بدهد؛ اعضا هر مجموعه ارتباط کمی با مجموعه های دیگر داشته و سازمان بجای روابط افقی روابط عمودی را تبلیغ و تشویق میکرد.

اعضای میبایست تمام دار و ندار خود را به سازمان بدهند. افرادی که از ایران بدون گذرنامه به خارج فرار کرده بودند به آنها یک هویت مجازی و مدارک شناسایی داده میشد. اگر چه این مدرک و هویت به این افراد کمک میکرد که از پی گرد قانونی مقامات ایرانی در امان باشند، اما بی شک با منظور و یا بی منظور آنها را بطور کامل در برخورد با مقامات کشور میزبان وابسته به سازمان میکرد. اعضا از خواندن روزنامه های غیر مجاهد منع شده بودند. { این یک قانون نا نوشته بود، در عمل هیچ عضوی آنچنان وقتی نداشت که خود نشریه مجاهدین را که خواندنش علی الظاهر اجباری بود بخواند و گاهاً حتی ورق بزند، چه برسد که بخواهد مطلبی فوق برنامه و خارج از نشریات سازمان را بخواند. وقتی نبود که کسی تلویزیون تماشا کند و حتی هنگام نهار و یا شام برنامه هائی از تولیدات خود سازمان و یا فیلمهائی «آموزنده» انتخاب میشد و به نمایش گذاشته میشد. در عمل اگر کسی بر حسب اتفاق نشریه گروه های دیگر را ورق میزد از طرف همه منجمله هم‌دیفانش با چشم غره روبرو میشد که گویی وی وقت اضافه دارد و بنوعی دارد حق آنها را بخود اختصاص میدهد. { آنها تشویق میشدند که وقت آزاد پراکنده خود را به خواندن انتشارات خود سازمان اختصاص دهند که شامل روزنامه مجاهد و سخنرانیهای تبیین جهان رجوی و ... میشد. اعضا میبایست در جلسات انتقاد از خود شرکت میکردند. کسانی که جرات کرده و به مسئولین خود انتقاد میکردند، افت کرده و مجبور به انجام کارهای بی ارزش میشدند. اعضا ای که میخواستند ازدواج کنند باید از سازمان اجازه می گرفتند، و در صورت اجازه سازمان میتوانستند با نامزد مناسب که اغلب توسط خود سازمان انتخاب میشد و در مراسم ترتیب داده شده توسط خود گروه ازدواج نمایند. از دواچه اغلب بشکل جمعی انجام میشد.

Ervand Abrahamian; 'The Iranian Mojahedin'; Yale University Press; 1989; Page: 250, 251

xiv علی زرکش سرنوشت غم انگیزی دارد چرا که وی بعد از مدتی همچون سایر سران مجاهدین به خارج از کشور آورده شد و مجبور گردید که «عملیات» داخل کشور را از خارج آنها توسط تلفن هدایت نماید. در آن زمان تلفنهای خارج به داخل از طرف حکومت ایران کنترل میشد و به این ترتیب سهولت بسیاری از تیمهای عملیاتی لو رفته و اعضا آنها یا در حملات غافلگیرانه نیروهای انتظامی کشته و یا دستگیر و اعدام گردیدند. نکته با اهمیت در این بود که خود سازمان هم طی این مدت میدانست که تلفنها تحت کنترل هستند و با اینحال به این شیوه ارتباط ادامه میداد و بنوعی در کشته شدن افراد شریک میشد، بعدها که بدلیل تعداد زیاد دستگیریها و کشته شدنها، سازمان در درون خود دچار مشکل شد، در محاکمه ای نمایشی زرکش گناهکار اصلی اعلام شده و ناگهان رده اش به حد یک هوادار ساده تنزل یافت. وی سرانجام در همان رده در عملیات مرصاد و یا فروغ کشته شد. تعدادی از جادشدگان مجاهدین مدعی هستند که وی در آن عملیات به فرمان رجوی کشته شده است. من شخصاً هیچگاه مگر یکبار بطور کناری در جریان وضعیت تشکیلاتی زرکش قرار نگرفته و نمیدانم که واقعاً چه به سر وی آمد.

xv بزرگداشت چهارمین سالگرد حماسه اشرف و موسی - عاشورای مجاهدین - در اقامتگاه رهبری انقلاب نوین ایران تاریخ انتشار : اسفند

1364 صفحه 62

xvi برای مثال در فرقه دیوید کوروش، مسئولین مردان رشید خوانده میشدند تیم مدیگان درباره آنان چنین مینویسد: "مردان جوان تحت عنوان «مردان رشید» نامی که در تورات به جنگجویان شاه داوود داده شده است، توسط دیوید کوروش مسئول حفاظت از وی و فرقه شده بودند.

Tim Madigan; 'See No Evil; Blind Devotion and Bloodshed in David Koresh's Holy War'; published by the Summit Group; Fort Worth Texas; 1993; P: 154

وقتی یک خبرنگار از کوروش میپرسد که آیا او در پایگاه وی در امان هست و یا خیر؟ کوروش در پاسخ میگوید: "این من نیستم که شما باید نگرانش باشید" بعد با اشاره به «مردان رشید» ادامه میدهد: "این آنها هستند که میتوانند باعث نگرانی شما شوند، آنها حاضرند برای من بمیرند." و بعد از کمی مکث که گویا فکری کرده باشد ادامه داد: "و بخاطر من اگر لازم باشد مرتکب قتل شوند."

Marc Breault and Martin King; 'Inside the cult'; A Signet Book; 1993; P: 12

یکی دیگر از مردان سابق دیوید کوروش وظیفه این مسئولین را چنین توضیح میدهد: "وایت کلیف تنها مسئول این نبود که مانع ورود افراد به پایگاه شود، وظیفه مهمتر او این بود که افراد را در درون پایگاه نگه دارد."

Marc Breault and Martin King; 'Inside the cult'; A Signet Book; 1993; P: 129

مسئولین در فرقه جیم جونز «فرشتگان» خوانده میشدند و گفته میشود که جونز از آنها استفاده میکرد که از افرادی که از فرقه او جدا شده بودند انتقام بگیرد.

Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: xiii

یکی از مسئولین جدا شده از فرقه مونیخ وظیفه مسئولین را چنین توضیح میدهد: "اعضای هسته مرکزی رهبری انطور آموزش داده شده بودند که فرامین من را بدون سؤال و یا کوچکترین تردیدی انجام دهند. وقتی که من بطور کامل ششستوی فکری داده شدم، تنها چیزی که میخواستم این بود که فرامین من را به نحو احسن به انجام برسانم. من متعهد شده بودم که خود واقعی ام را سرکوب کرده و آنرا را با هویت جدید جایگزین کنم. ... من از میزانی که فکرم مخدوش شده بود و میزانی که فکر دیگران را مخدوش میکردم شگفت زده ام. و من تمام اینها را به نام خدا انجام میدادم. من همینطور الان بروشنی متوجه میشوم که هر چقدر در نردبان سلسله مراتب بالاتر رفتم بهمان میزان من بیشتر فاسد شده و فکرم بیشتر مخدوش شده بود. من ما را مثل تصویر خود دوباره سازی میکرد. یکبار او بطور جدی بما گفت که اگر به او وفادار باقی بمانیم و وظائفی را که بعهده ما گذاشته بنحو احسن انجام دهیم، هر یک از ما در آینده رئیس جمهور یک کشور خواهیم شد. ... در آن زمان من دو نفر دیگر را جذب کرده بودم که "فرزندان معنوی" {افراد تحت مسئول} من شده بودند."

Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: 20

کارول جیامالوو وظیفه مسئولین و یا اعضا رهبری را با جزئیات به این شرح تعریف مینماید: "بعد از انحلال WDU، سه عضو سابق گروه، شامل من مدرکی را نوشته و در آن سعی کردیم به اعضا قبلی توضیح دهیم که در دایره رهبری گروه چه میگذاشت. آنچه که در زیر میاید بخشی از فعالیتهای مخرب ما مسئولین در گروه است: ... مسئولیت ما بعنوان رهبران حد وسط این بود که در خدمت باکستر {رهبر فرقه} و یا مسئولین رده بالاتر خود باشیم، در هر لحظه که بما دستور داده میشد هر کاری را که در دست داشته زمین گذاشته و اینور و آنور میدویدیم که در جلسه ای که دستور داده شده بود شرکت کنیم، برای ساعتها در جلسات رهبری نشسته و گوش فرادهم. هیچگاه بطور واقعی نقش ما خدمت به «مبارزه» و یا حتی هدایت سیاسی مبارزین نبود. نقش واقعی ما این بود که مبارزین را در چارچوب تعیین شدن نگه داریم، گزارش آنها را به مسئولین بالاتر داده و یا برایشان کار توضیحی کنیم که خطی عوض شده و یا اینکه بسیج جدیدی شروع شده است. مبارزینی که از خود ابتکار نشان میدادند و یا سئوالهای سیاسی میکردند از نظر ما تهدید بوده و نگران کنترل آنها بودیم. ... معیار های حزب اصول و استانداردهای سیاسی و یا ایدئولوژیک نبود، بلکه هر آنچه که باکستر میگفت و یا میخواست که انجام شود بود. حتی اصول ساخته میشدند و عوض میشدند برای اینکه بتوان فردی را به گروه جذب نمایم و یا او را در گروه نگه داریم. اصول با اراده و خواست باکستر عوض میشدند و نه بعد از یک بحث گروهی. به مبارزین گفته میشد که خط ما بخاطر «نیو و ژرف نگری» باکستر عوض شده است. کلماتی که برای پوشاندن نبود بحث دموکراتیک و یا یک تفکر سیاسی بکار گرفته میشد. ... بقیه کار مسئولین عبارت از توجیه مشکلات و

مسائل و اقتناع افراد بود. ... حتی زمانیکه حزب ظاهر " کمیته مرکزی داشت، در واقع آنها بوسیله باکستر انتخاب شده بودند که در کنار وی باشند. بعضی از کمیته مرکزی ها هیچگاه از زمان انتخاباتشان تا زمان انحلالشان جلسه ای برگزار نکردند. هیچگاه هیچ اعتراضی به تصمیمات فرمایشی و جلسات تخیلی ما در میان ما وجود نداشت. کمیته مرکزی یک شکل نمایشی بود که رهبری باکستر را برای دیگران جا بیاندازد و برای مسئولین حد وسط اصلاً مهم نبود که چه بر سر اعضا عادی و رده پائین میآید. تمام نشستهای همگانی و جلسات رای گیری از قبل تا کوچکترین جزئیاتش تعیین شده بود که بطور نمایشی برگزار شوند. تمام هدف کارهایی که میشد این بود که مبارزین به گروه { رهبری } گره بخورند. ... همه چیز در این جهت پیش میرفت که کاملاً کنترل شده باشند. ... هیچ چیز هیچگاه ربطی به دموکراسی نداشت.

Carol Giambalvo ; The Cadre Ideal: Origins and Development of a Political Cult, CSJ 9-1 1992; Sent: 08 August 1999; This article is an electronic version of an article originally published in Cultic Studies Journal, 1992, Volume 9, Number 1, pages 1-77. affcarol@worldnet.att.net

xvii رونالد روبرتسون در کتاب (Religious Movements and Modern Societies; Sociological Analysis; 1979; PP: 306-307) به این اشاره میکند که فرقه های مستبد طبق «قاعده همخوانی و بر» خواهان استقلال از کشوری هستند که در آن زیست میکنند، بدون آنکه استقلالی را برای اعضا خود قائل شوند. به نقل از :

Benjamin Zablocki & Thomas Robbins; 'misunderstanding Cults' Searching for objectivity in a controversial field; University of Toronto Press; 2001; P: 15

همچنین جیسون برک یکی از ویژگیهای القاعده را چنین بیان میکند: " از خیلی جهات هسته مرکزی القاعده به شکل یک کشور مستقل عمل میکنند."

Jason Burke; 'Al Qaeda; The true story of radical Islam'; Published by Penguin; 2003; P: 12

xviii سازماندهی القاعده تفاوت اساسی با فرقه های مخرب دیگر دارد و آن بدین صورت است که بر خلاف فرقه های دیگر دارای یک تشکیلات بهم پیوسته و یکپارچه نیست، در واقع بصورت فرنجایز و با مجموعه شعبه های مستقل و نیمه مستقل است که تمامی آنها تحت نام و رهبری ال قاعده، اما تقریباً مستقل و با یک استراتژی مشخص و همسان عمل میکنند. سازماندهی امروز القاعده در واقع کپی شده سازماندهی فرقه اسسن بعد از مرگ حسن صباح و پراکنده شدن آن در کل خاورمیانه است. در واقع تشکیلات، ایدئولوژی و استراتژی آن بشکل غالبی در آمده است که هر چند نفری در هر گوشه جهان میتوانند خود را در آن غالب ریخته و بسرعت تبدیل به یک فرنجایز القاعده بشوند، قدم بعدی برای آنها پیدا کردن راه ارتباط با فرقه مادر و گرفتن کمکهای نظامی و آموزشی و احتمالاً مالی از آن است. علی رغم این پراکندگی و کوچکی هر واحد القاعده، هر کدام از این واحدها در هر کشوری که عمل میکنند، وجودی کاملاً مستقل از کشور میزبان داشته و از تمام قوانین تشکیلاتی و ایدئولوژیک فرقه ها تبعیت مینمایند.

فرهاد خسرو خاور در کتاب «بمب گذاران انتحاری» سازماندهی القاعده را بدین شکل ترسیم میکند: " القاعده شبکه ایست با چندین ویژگی مشخص و متمایز. اول اینکه آنها بشکل مافیای پراکنده در کشورهای مختلف، بجای یک تشکیلات واقعی تروریستی منسجم و بهم پیوسته، سازماندهی شده اند. دوم اینکه، آنها به یک حامی مشخص وابسته نبوده و بنابراین استقلال مالی داشته و این مانع از آن میشود که تحت کنترل یک کشور واحد مثل عربستان سعودی و یا لیبی قرار بگیرند. سوم آنها در رابطه با گروه های میزبان متفاوتی هستند که هر یک از آنان بوسیله یک رهبر و یا رهبران کریسماتیک اداره میشوند. در دهه گذشته القاعده در ارتباط مستمر با جمعیت اسلامی مصر، شاخه ای از جهاد اسلامی آنکشور بود. با تشکیل جبهه جهانی اسلامی، بن لادن با همکاری پاکستانی های جنبش حرکت انصار، پاکستانی ها را به کشمیر و عربها را به چینیا و بوسنیا میفرستاد. ضدیت با آمریکا و ضدیت با غرب ویژگی دیگر القاعده است. ... یکی از ویژگیهای اصلی القاعده، علامتی است از ظهور یک شکل فوق مدرن: یعنی محو شدن ساختمان منسجم و بهم فشرده هرمی که خاص گروههای تروریستی گذشته بود. شبکه القاعده با منطقی بسیار منعطف تر از گذشته و با حرکتی غیر هدایت شده از مرکز عمل میکند. اعضا گروه در تغییر حرکت و عمل خیلی سریع هستند، در کنار یکدیگر برای انجام عملی جمع میشوند بدون آنکه یکدیگر را فرداً بشناسند، و بعد از عمل مثل هوا غیب میشوند. همانطور که برنامه های کامپیوتری متکامل شدند، مدلی هم برای تشکیل گروه های وجود آمد که از یک مرکز هدایت نمیشوند بلکه بصورت همزمان از چندین مرکز هدایت میشوند، دارای انسجام و بهم فشردهگی نیستند و روابط هرمی کلی ندارند، اما همزمان همانگونه برخورد میکنند که حکومتهای مدرن عمل کرده و روی استقلال اصرار میورزند. این شکل شبکه عملیاتی خاص القاعده نیست و در آمریکا میتوان گروه هایی را یافت که فعالین و میلیشیاهای آن نه یک ایدئولوژی و نه یک سلسله مراتب واحد دارند ولی همزمان از صدها واحد مستقل تشکیل شده اند که به یکدیگر بدلیل پیچیدگیهایشان و نفی حکومت آمریکا و سازمانهای بین المللی وصل شده اند. ... در دنیایی که بوسیله سیستمهای مدرن ارتباطی اداره میشود، این نوع از ساختمان تشکیلاتی میتواند با استفاده از و ساتلی چون اینترنت و تلفن های همراه وجود آمده و با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و همکاری نمایند. معروفیت و مهر استاندارد شدن القاعده گروه های دیگر را مجبور میکند که مدل آنرا کپی کرده و آنرا منطبق با شرایط محلی سازند."

Farhad Khosrokhavar; Suicide Bombers; Allah's New Martyrs; Translated by David Macey; Pluto Press; 2002; PP:164, 166

xix مجاهد شماره پنج

xx رند در گزارش خود درباره مجاهدین مینویسد: "اف بی آی در چندین شهر آمریکا مراکز کشف کرد که متعلق به مجاهدین بودند. این مراکز شامل تعداد زیادی از ایرانیان بود که اکثر آنها با کمک مجاهدین به آمریکا آمده بودند."

RAND; National Defense Research Institute; is a nonprofit research organisation providing objective analysis and effective solution that address the challenges facing the public and private sectors around the world. Its report; titled: ' The Mujahedin-e Khalq in Iraq; A Policy Conundrum 2009' was sponsored by Office of the Secretary of Defense of the United States of America. P: 64. The full report can be found in: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>

xxi Ervand Abrahamian; 'The Iranian Mojahedin'; Yale University Press; 1989; P: 228

xxii گروه تحقیقاتی رند در مورد منابع مالی سازمان مینویسد: " اگر چه بخش اصلی هزینه های شورای ملی مقاومت و مجاهدین توسط صدای حسین و بخشی توسط عربستان تامین میشد، شورای ملی مقاومت و یا شاخه سیاسی مجاهدین از طریق تقلب هم توانسته مبالغی بدست آورد. برای مثال تا چند وقت قبل، هواداران مجاهدین در فرودگاهها و معابر عمومی، با نشان دادن عکسهای که حکایت از شکنجه افراد میکرد و ادعای جمع آوری کمک برای قربانیان شکنجه توسط حکومت ایران، از مردم کمک مالی میگرفتند، کمکهایی که بعبوض رفتن برای خانواده ها به سازمان مجاهدین داده میشد. اف بی آی هفت نفر از هواداران مجاهدین را بخاطر جمع آوری بیش از یک میلیون دلار در فرودگاه لس آنجلس، برای یک خیریه فرضی بنام «کمیته برای حقوق بشر در ایران» دستگیر کرد. کمیسیون خیریه های بریتانیا هم یک خیریه خیالی دیگر مجاهدین بنام «کمک به ایران» را بعد از آنکه فهمید هیچ ربطی بین کمکهای مردم بریتانیا (که درآمدی حدود پنج میلیون پوند در سال

برای خیریه بوجود می‌آورد) و کارهای خیریه ای در ایران وجود ندارد، آنرا تعطیل کرد. دادگاه عالی آلمان هم چندین خانه امن مجاهدین را تعطیل کرد، چرا که در اثر تحقیقات معلوم شد که مجاهدین با تقلب، بین پنج تا ده میلیون دلار تحت عنوان یارانه برای کودکانی که بعد از شروع جنگ خلیج [فارس] از عراق به اروپا فرستاده شده بودند از اداره خدمات اجتماعی دریافت کرده است.^{xxv}

RAND; National Defense Research Institute; is a nonprofit research organisation providing objective analysis and effective solution that address the challenges facing the public and private sectors around the world. Its report; titled: 'The Mujahedin-e Khalq in Iraq; A Policy Conundrum 2009' was sponsored by Office of the Secretary of Defense of the United States of America. P: 59 The full report can be found in: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>

گزارش رند همچنین در صفحه 64 خود می‌افزاید: در سال 1382 بعد از دستگیری مریم رجوی در پاریس در رابطه با یک تحقیق اف بی آی شواهدی مبنی بر تقلبات مالی پیدا شد. پلیس حدود نه میلیون دلار را علاوه بر شواهدی که نشان می‌دهد مجاهدین حسابهای بانکی بین المللی شامل دهها میلیونها دلار پس انداز را دارند کشف نمود. اعضا قبیله می‌گویند که مجاهدین در دوی و جاهای دیگر هم بشکلهای مختلف از قبیل خرید سهام، هتل، و کلوب شبانه سرمایه گذاری کرده اند.

^{xxiii} محققین فرقه ای این پدیده را چنین تشریح کرده و توضیح می‌دهند: "بیشتر اعضا فرقه ها به کار جمع آوری کمک مالی بشکل نوعی ریاضت صوفی منشانه به همراه عبادات مذهبی نگاه میکنند. آنها می‌گویند که فروش آب نبات، بادام زمینی، انتشارات فرقه ای، گل و شمع، نه تنها برای هدف آنها ثروت می‌آورد، بلکه اراده آنها را قویتر میکند. خیلی بندرت و با تانی آنها به افراد خارج از فرقه می‌گویند که احساس واقعی شان از کار جمع آوری کمک در فرودگاه و یا در گوشه و کنار خیابانها و یا رفتن درب به درب خانه ها چیست. وقتی آنها برای گفتن واقعیت تحت فشار گذاشته میشوند مثل مردی صحبت میکنند که خود را نیشگون می‌گرفت و در جواب علت انجام اینکار گفت: «بخاطر اینکه وقتی دیگر اینکار را نمیکنم، احساس خیلی خوبی بدست می‌آورم.» آنها می‌گویند: «مردم خیلی خودخواه و بی فکر هستند، این احساسی است که ما از مردم امریکا داریم که وقتی شب میشود و به پایگاه پیش گروه خود بر میگردیم احساس راحتی خوبی میکنیم.» کمک مالی جمع کردن مونی‌ها و کریشنا ها نه تنها کمک میکند که اعضا آنها احساس خدمت به عقیده شان را بکنند، بلکه در عین حال باعث میشود که فاصله آنها با دنیایی که آنرا پشت سر گذاشته اند بیشتر شود.^{xxiv}

Carroll Stoner and Jo Anne Parke; 'All Gods Children' The Cult Experience Salvation or Slavery?' Chilton Book Company; 1977; P: 121

در خصوص چگونگی جمع آوری کمک مالی در همین کتاب صفحات 132، 133 می‌خوانیم: "اعضا مرد و زن کلیسای متحد {مونیزها} اغلب به تنهایی در گوشه خیابانها و یا در می‌کده ها در تمامی ساعت روز و شب ایستاده و در حال فروش آب‌نبات و یا بادام زمینی هستند در شرایطی که بتوصیف پلیس خیلی خطرناک است. خیلی از آنها تا دیر وقت در خیابان می‌ایستند چرا که نمی‌خواهند با چیزهای فروخته نشده به مرکز خود بازگردند. یک عضو جوان سابق مونیز در کالیفرنیا بما می‌گوید که در مرکز آنها افرادی که نتوانسته بودند تمام چیزهایی را که به آنها برای فروش داده شده بود، بفروشند به مسخره گرفته می‌شدند. هاری کریشناها که معمولاً بخاطر کمک مالی جمع کردن و یا آواز خواندنشان مورد مزاحمت قرار می‌گیرند، نسبت به اعتقاداتشان ایمان بیشتری بدست آورده و وقتی که فردی از دنیای بیرون به آنها توهین میکند نسبت به دنیای بزرگتری که آنرا ترک کرده اند احساس جدایی بیشتری پیدا میکنند. ... مشکل دیگر اینستکه بعضی از تیمهای مونیز می‌گویند که مجبور شده اند شبانه را در زندان بگذرانند چرا که نتوانسته اند اجازه جمع آوری کمک در خیابان را کسب نمایند."^{xxv}

سخنرانی برادر مجاهر مهدی ابریشمی درباره انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران، تاریخ انتشار آبانماه 64

صفحه 36

^{xxv} فرقه ها در بدست آوردن کمکهای مالی بیشتر از مردم روشهای مختلفی را بکار می‌گیرند. برای مثال در مورد اینکه کمک را برای چه کسانی می‌گیرند و یا در مورد قانونی بودن حرکت خویش و اینکه کمکهای جمع شده به چه کسانی میرسد دروغ می‌گویند. اگر کمکها در ورقی یادداشت میشود، آنها کمکهای بزرگ را خودشان روی ورق مینویسند که افراد را وادار به کمکهای بیشتر بکنند. و یا اگر صندوقی با خود همراه دارند اسکناس درشت در آن می‌اندازند که سطح کمک دادن بقیه بالا رود. یکی دیگر از تکنیکهای کمک گرفتن اصطلاحاً «پل زدن است» به این معنی که فرد برای گرفتن کمک از فرد مخاطب خود ممکن است دو نوع مختلف از پل را بزند. یا پلی بین خود و قربانیان فرضی که دارد باصطلاح برای آنان کمک جمع میکند. فی المثل میگوید فرزند و یا خواهر و برادر .. او یکی از قربانیان است. و یا زدن پل بین مخاطب خود و باز با کسانی که دارد باصطلاح برای آنان کمک میگیرد. فی المثل اگر حدس میزند که مخاطب معلم است و یا خانه دار است، داستانی را تعریف میکند که چگونه یک معلم و یا یک خانم خانه دار یکی از قربانیان است که وی خود شخصاً او را میشناسد. به این ترتیب وی میتواند فرد مقابل خود را بنوعی هم درد با جریان کرده و از او کمک بیشتری طلب نماید. آنها همچنین شیوه های مختلف «نفوذ» را بکار می‌گیرند که بطور مفصل درباره آنها در بخشهای آتی صحبت خواهیم کرد. شیوه هائی مثل طلب کردن مقدار بیشتر و بعد تخفیف دادن و کم کردن آن. ... اگر عضوی این تکنیکها را بکار نگیرد و در مقابل دروغ گفتن مقاومت کند در درون تشکیلات ممکن است که مورد مواخذه و انتقاد قرار گیرد که وی هدف و رهبری فرقه را فراموش کرده و در عوض بفکر مردم عادی است و میخواهد وجدان گذشته فاسد و بورژوازی خود را راضی نگه دارد.

^{xxvi} بعنوان نمونه؛ اعضا کلیسای متحد بهنگام گرفتن کمک مالی از مردم می‌گویند: "ما داریم برای جوانان در کلیسای خود کمک جمع میکنیم و خواهان یک دلار برای یک بسته بادام زمینی هستیم". تنها کسانی که قاطعانه نه می‌گویند میتوانند از دام ماهرانه ایشان فرار کنند. ... آنها هیچگاه صحبتی از مون رهبر فرقه در موقع کمک گرفتن نمیکنند. ... {توجه آنان برای دروغ به مردم اینستکه:} «ما برای آنان یک فرصت ویژه فراهم میکنیم. پرداخت یک احساس خیلی رضایت بخش قوی ای است و این افراد خیلی خوشبخت هستند که این شانس را آورده اند که به کلیسای ما کمک کنند. ما برای آنها این موقعیت را فراهم کرده ایم که قلب خود را بروی ما باز کنند. پرداخت یک راه فوق العاده است که افراد میتوانند از جانب خداوند آمریزده شوند.» ... دیک یک عضو مونیز با افتخار به ما میگوید که یک مرد در یک می‌کده {احتمالاً در حال مستی} تا آخرین سنت خود را بمن داد. ما از اعضا سابق مونیز درباره «نیرنگ الهی» شنیده ایم که توجیهی است برای دروغ گفتن به مردم و خدعه و نیرنگ جهت جذب کمک آنها و آوردن دلارها به کلیسای مونیز. "برگرفته از:

Carroll Stoner and Jo Anne Parke; 'All Gods Children' The Cult Experience Salvation or Slavery?' Chilton Book Company; 1977; P: 125

^{xxvii} Alexandra Stein; 'Inside Out' a memoir of Entering and breaking out of a Minneapolis Political Cult? Published by North Star Press of St. Cloud, Inc. 2002

^{xxviii} Carol Giambalvo ; The Cadre Ideal: Origins and Development of a Political Cult, CSJ 9-1 1992; Sent: 08 August 1999; This article is an electronic version of an article originally published in Cultic Studies Journal, 1992, Volume 9, Number 1, pages 1-77. affcarol@worldnet.att.net

^{xxix} تمام این موارد برگرفته از کتابی است که توسط هواداران سازمان در سال 1355 تحت عنوان "چگونه بهتر مبارزه کنیم" به چاپ رسیده است.

^{xxx} در گزارش رند در این مورد چنین آمده است: "علاوه بر انزوای جغرافیایی و ایدئولوژیک، اعضا مجاهدین در عراق، حتی در جمع خود، بشکلی که زندگی آنها ترتیب داده شده است، بطور جدی بلحاظ احساسی و اجتماعی ایزوله هستند. اقوام و همسران سابق افراد در مجموعه های مختلف زندگی کرده و اجازه دیدن یکدیگر را ندارند. ... دوستی نزدیک بین افراد بعنوان یک «رابطه لیبرالی» منع شده و بطور دقیق نظارت میشود. اعضا تنها آزادانه به مسئولین خود میتوانند صحبت کنند و برای هر نوع ارتباط دیگری کسب اجازه مسئول مربوطه ضروریست. گزارش دهندگان صحبت‌های بین افراد را نظارت میکنند. در بسیاری از موارد، به خانواده های اعضا مجاهدین در ایران گفته شده است که آنها یا مرده اند و یا کشته شده اند."

RAND; National Defense Research Institute; is a nonprofit research organisation providing objective analysis and effective solution that address the challenges facing the public and private sectors around the world. Its report; titled: ' The Mujahedin-e Khalq in Iraq; A Policy Conundrum 2009' was sponsored by Office of the Secretary of Defense of the United States of America. P:71 The full report can be found in: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>